

datavis.ir

جهان از هم نمی‌پاشد

ماهنامه اندیشه پویا / شماره ۲۲

تیتراهای روزنامه‌ها را جدی بگیرید

انسان هرگز در زمانه‌ای چنین آرام نزیسته است



استیون پینکر | استاد روان‌شناسی دانشگاه هاروارد

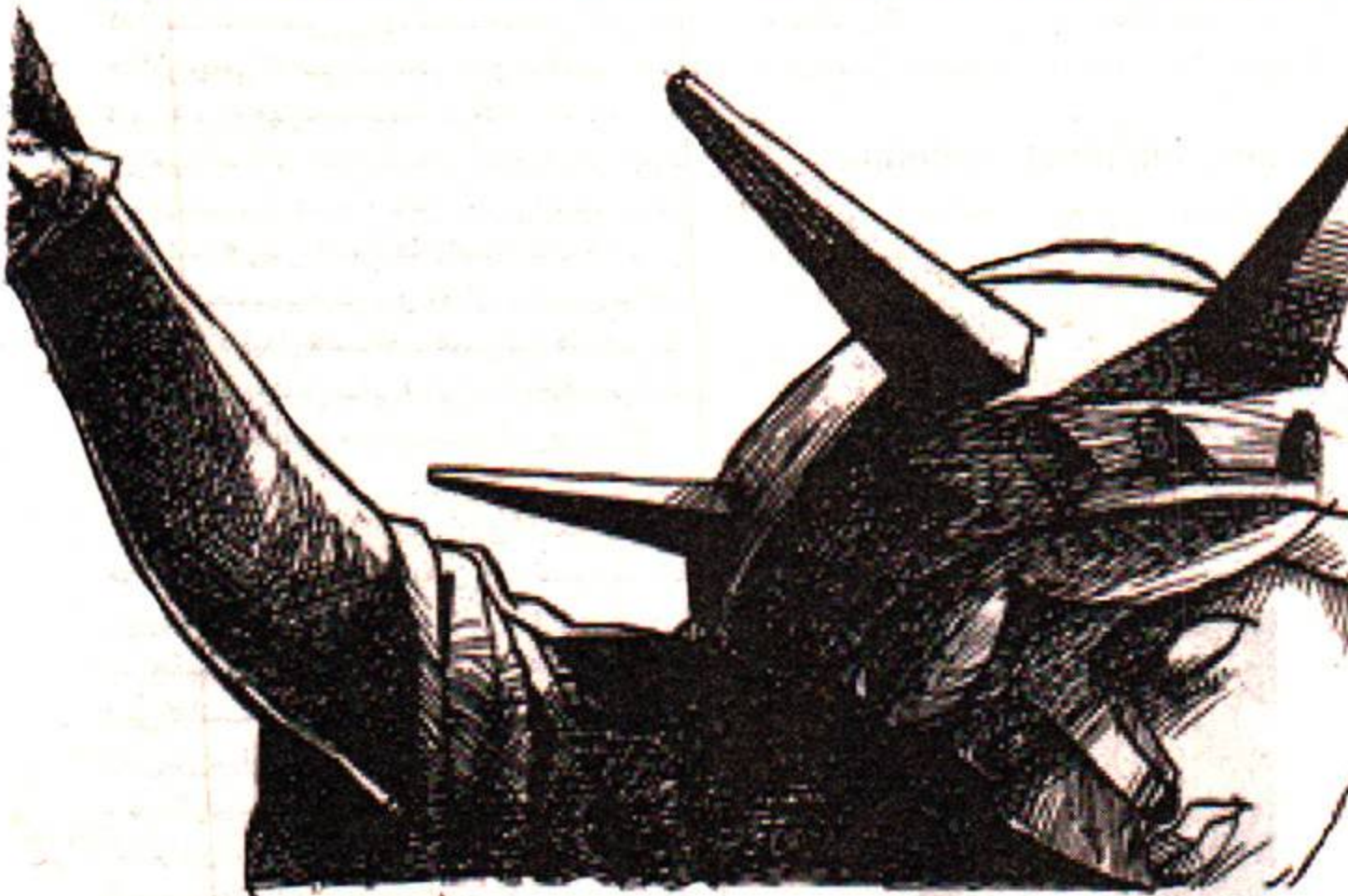
Slate

ترجمه بابک واحدی

هر قدر هم که تیتراهای روزنامه‌های این روزها دلپره‌آور و آزار دهنده بوده باشند، باید در این گفته‌ها و سوگواری‌ها بر بستر احتضار جهان بازبینی کرد. سخت می‌توان باور کرد که خطرهای امروز جدی‌تر از خطرهای زمان دو جنگ جهانی، یا در زمانه مخاطره‌آمیز دیگری چون رویارویی‌های پشت‌سر هم در جریان جنگ سرد، مناقشه‌های متعدد افریقا و آسیا که جان میلیون‌ها نفر را تباہ کردند، یا جنگ هشت‌ساله میان ایران و عراق که تهدید قطع جریان نفت از خلیج فارس و به زانو در آوردن اقتصاد جهان را به همراه آورد، باشند.

چطور می‌توان ارزیابی‌ای از وضعیت جهان ارائه کرد که این قدر اغراق شده نباشد؟ قطعا در زور نالیسم روزانه نمی‌توان چنین ارزیابی‌هایی یافت. اخبار به رویدادهایی می‌پردازد که رخ داده‌اند، نه آن رویدادهایی که اتفاق نمی‌افتند. هرگز خبرنگاری نخواهید دید که برابر دوربین بایستد و بگوید «با شما هستیم، با پخش زنده از کشوری که در آن جنگ در

زمانه خوبی برای بدبین بودن است؛ داعش، کریمه، غزه، میانمار، ابولا، تیراندازی در مدارس، تجاوز در دانشگاه‌ها، پلیس‌های آدم‌کش. کیست که بتواند از این احساس بگریزد که جهان دارد از هم می‌پاشد، که هسته جهان دیگر یارای مقاومت ندارد؟ سال گذشته رئیس ستاد مشترک آمریکا، در برابر کمیته تفحص سنا اعتراف کرد که جهان «خطرناک‌تر از هر زمان دیگری» است. مایکل ایگناتیف از «صفحه‌های زمین‌ساختی نظم جهانی» که در اثر فشار روبه‌بالای آتش فشان خشونت و نفرت از هم دور می‌شوند» گفته بود. دو ماه پیش هم، سستون نویس نیویورک تایمز، راجر کوهن، چنین زبان به تأسف گشوده بود که «بسیاری از کسانی که با آن‌ها حرف زده‌ام، و نه فقط کسانی که سر میز شام به گپوگفت نشستیم، پیش از این هرگز چنین از اوضاع جهان مضطرب نبوده‌اند. پی کسی می‌گردند که این طلسم شوم را بشکنند و بار دیگر تجسم امید جهانیان شود».



تحریم‌های اقتصادی و سیاسی آمریکا قرار گرفت. فیدل از این پس سیاست صدور انقلاب را در دستور کار خود قرار داد و رانول کاسترو را مسئول اصلی عملیات مذکور کرد. به این ترتیب، برای حداقل دو دهه، افریقا و آمریکای لاتین به اشکال گوناگون در معرض دخالت‌های انقلابی کوبا قرار گرفتند. حکومت کوبا در عرصه سیاست‌های داخلی تلاش‌هایی برای ریشه‌کنی بی‌سوادی و بهبود وضعیت بهداشتی مردم انجام داد که به صورت نسبی موفقیت‌آمیز بود. اما سیاست‌های بسته اقتصادی رژیم هرگز اجازه رشد اقتصادی مستمر را به کوبا نداد. پیوستگی اقتصاد کوبا به اقتصاد ضعیف و متزلزل شوروی نیز نتوانست تغییری در این وضع ایجاد کند. فیدل با کمک برادرش هرگوبه صنادی مخالفی را در کشور خفه کردند و به این ترتیب کوبا عملاً به یک انزوای دائمی سوق داده شد. دهه نود میلادی برای کوبا به سختی سپری شد. پرامهم‌ترین حلقه اقتصادی و سیاسی اش، اتحاد جماهیر شوروی، دچار فروپاشی شد. فیدل کاسترو و سرانجام در سی و یکم ژوئیه ۲۰۰۶ به علت بیماری اختیارات ریاست جمهوری را به معاون خود رانول واگذار کرد. در بیست و چهارم فوریه ۲۰۰۸ رانول رسماً برای یک دوره پنج‌ساله از سوی «شورای ملی کوبا» انتخاب شد. از پارهای نشانه‌هایی توان چنین استنباط کرد که رانول در قیاس با برادر بزرگ‌ترش عمل‌گراتر است. رانول با وجودی که همچنان خواهان کمونیستی باقی ماندن کوبا است اما تمایل دارد که با الگو برداری از نظام اقتصادی و سیاسی چینی‌ها تحول عمده‌ای در اقتصاد کشورش ایجاد کند. وی در همین راستا در سال ۲۰۰۹ اعلام کرد سید رفیق اقتصادی را در دستور کار قرار داده است، که مهم‌ترین آن‌ها کاستن از اختیارات دولت، تشویق سرمایه‌داری بخش خصوصی، و دعوت از سرمایه‌گذاران خارجی است. طی سال‌های گذشته کوبایی‌ها به مدد اصلاحات رانول توانسته‌اند از مواهب تکنولوژی (موبایل، کامپیوتر، دی‌وی‌دی پلیر، ماکروویو و...) برخوردار شوند.

رابطه کوبا و آمریکا نیز از اواخر سال ۲۰۱۳ دستخوش تحولاتی شده است. رانول پس از به قدرت رسیدن اعلام کرد که «مردم آمریکا از جمله نزدیک‌ترین همسایگان ما هستند و ما هرگز هیچ مخالفتی علیه مردم آمریکا نداشته‌ایم و خواهان حل مشکلاتمان با آمریکایی‌ها هستیم». در دهم سپتامبر ۲۰۱۳ رانول در حین مراسم بزرگداشت نلسون ماندلا در زوهانسبورگ با باراک اوباما دست داد و دقایقی با او وارد گفت‌وگو شد. یک سال بعد در هفدهم سپتامبر ۲۰۱۴، دولت‌های آمریکا و کوبا اعلام کردند که به‌زودی روابط دیپلماتیک خود را از سر خواهند گرفت. به این ترتیب، کوبا پس از نیم قرن قطع رابطه با کشوری که همواره بیش‌ترین تأثیر را در اقتصاد و سیاستش ایفا کرده، درهای خود را به سوی توریست‌ها و دلارهای آمریکایی باز می‌کند. رانول کاسترو، مثل بسیاری دیگر از رهبران انقلابی جهان، به این نتیجه رسیده که رشد و رونق اقتصادی کشورش تنها زمانی محقق خواهد شد که در زمینه سیاست خارجی از شدت تنش‌ها کاسته شود. اقتصاد کوچک کوبا و مردم این کشور قطعاً از این تنش‌زدایی در عرصه سیاست‌های خارجی بیش‌ترین سود را خواهد کرد. هر چند که شهرت انقلابی کوبا به عنوان جزیره کوچکی برای بیش از نیم قرن در برابر بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان ایستادگی کرده، آسیب جدی خواهد خورد. با این حال، سيطرة برادران کاسترو بر کوبا به قدری شدید و همه‌جانبه است که بعید می‌نماید این حادثه مهم بتواند تزلزلی در رژیم کمونیستی کوبا ایجاد کند. کوبا چه بخواد چه نخواهد نامش و تاریخ و هویتش با برادران کاسترو گره خورده است. □

اغلب محل اختلاف‌اند، اما روندهای کلی آشکارند و بین مجموعه داده‌های مختلف ثابت می‌مانند. طبق هیچ معیاری نمی‌توان گفت که جهان امروز در استعداد نسل کشی حتا به گرد پای اوج نسل کشی‌های دهه ۱۹۴۰ می‌رسد، آن زمان که کشتارهای رژیم نازی، شوروی و ژاپن، در کنار هدف گرفتن غیرنظامیان از سوی همه جبهه‌های جنگ در جنگ جهانی دوم، نرخ سالانه مرگ‌ومیر غیرنظامیان را به حدود ۳۵۰ نفر از هر ۱۰۰ هزار نفر رساندند. در اوایل دهه ۱۹۶۰ استالین و مائو نرخ جهانی مرگ‌ومیر غیرنظامیان را بین ۷۵ تا ۱۵۰ نفر از هر ۱۰۰ هزار نفر نگه داشتند، اما این نرخ از آن زمان تاکنون سیر نزولی داشته است؛ گرچه جابه‌جایی مرگ‌ومیر در بیافرا (۱۹۶۶-۱۹۷۰، ۲۰۰۲-۱۹۸۳)، سودان (۱۹۸۳-۲۰۰۲، یک میلیون نفر)، افغانستان (۱۹۷۸-۲۰۰۲، یک میلیون نفر)، اندونزی (۱۹۶۵-۱۹۶۶، ۵۰۰ هزار نفر)، آنگولا (۱۹۷۵-۲۰۰۲، یک میلیون نفر)، رواندا (۱۹۹۴، ۵۰۰ هزار نفر) و بوسنی (۱۹۹۲-۱۹۹۵، ۲۰۰ هزار نفر) این نرخ را کمی بالا برده است. (تمام تخمین‌ها از مرکز صلح نظام‌مند هستند) و وقتی مصیبت‌های دهشت‌ناک کنونی در عراق (۲۰۰۳-۲۰۱۴، ۱۵۰ هزار نفر) و سوریه (۲۰۱۱-۲۰۱۴، ۱۵۰ هزار نفر) را بررسی می‌کنیم باید این آمار و ارقام را در ذهن داشته باشیم و آن‌ها را به مثابه نشانه‌هایی از یک عصر تاریک جدید تفسیر کنیم. و اسفا که سر بریدن‌ها و مصلوب کردن‌های داعش در تاریخ بی‌سابقه و غیرمعمول نبوده‌اند. بسیاری از نسل‌کشی‌های پس از جنگ با نبوهی از شکنجه‌ها و قطع عضوهای هولناک همراه بوده‌اند. تفاوت اصلی این است که آن جنایت‌ها در شبکه‌های اجتماعی پخش نمی‌شدند.

خوشبختانه، روند نسل‌کشی و دیگر کشتارهای جمعی غیرنظامیان در سراسر ای تند است. پس از یک اوج پیوسته در دوره جنگ سرد تا ۱۹۹۲، سهم دولت‌هایی که کشتارهای جمعی غیرنظامیان را راه می‌اندازند یا امکان چنین کشتارهایی را فراهم می‌سازند، در جهان به شدت سقوط کرده است؛ اگرچه اخیراً کمی اوج گرفته که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. (نمودار دو)

شمار غیرنظامیانی که در این کشتارهای جمعی کشته شده‌اند هم کاهش یافته است. داده‌هایی که UCDP (برنامه داده‌های مناقشات اوپسالا) جمع‌آوری کرده فقط ۲۵ سال گذشته را پوشش می‌دهد، و این دوره چنان زیر سایه نسل‌کشی رواندا قرار گرفته که نمودار آن به فرشی چین خورده می‌ماند که میخی از درز آن بیرون زده است. اما وقتی نمودار را با استفاده از مقیاسی لگاریتمی از نو ترسیم کنیم، می‌بینیم که نرخ کشتار غیرنظامیان از میانه دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۱۳ به میزان زیادی کاهش یافته است. (نمودار سه)

گرچه مقایسه با داده‌های خام‌تر دهه‌های پیش چندان دقیق نخواهد بود، آمارهایی که از گذشته داریم نشان می‌دهند که نرخ کشتار غیرنظامیان از یک دهه پس از جنگ جهانی دوم بدین سو تقریباً سه برابر کاهش یافته است و از زمان خود جنگ به این طرف چهار برابر افت کرده. به عبارت دیگر، احتمال این که امروز غیرنظامیان جهان هدف کشتار قرار بگیرند چند هزار برابر کم‌تر از هفتاد سال پیش است.

جنگ: محققانی که جنگ و صلح را مطالعه می‌کنند «مناقشه‌های مسلحانه» را، که هر سال فقط جان ۲۵ سرباز و غیرنظامی را که در میانه آتش گرفتار می‌شوند می‌گیرند، از «جنگ‌ها» که بیش از

دیکتاتورهای قدر قدرت بودند. اما بعدتر معلوم شد که این بدبینی خام‌دستانه بوده است و موج دموکراسی‌سازی‌ای که کمی بعد از خشک شدن جوهر سوگ‌نامه مرگ او آغاز شد، آن را رد کرد. بدبین‌های امروز که اصرار دارند آینده از آن سرمایه‌داری استبدادی روسیه و چین است، چندان مهارتی در کار بارقام و آمار نشان نداده‌اند. داده‌های به دست آمده از پروژه پولیتی ۴، که میزان دموکراسی و استبداد را در کشورهای جهان می‌سنجد، نشان می‌دهند که تب دموکراسی اخیر آرام گرفته است اما هیچ نشانه‌ای از واژگونه شدن جریان به نفع استبداد وجود ندارد. (نمودار یک)

دموکراسی ثابت کرده است جان‌دارتر از آن است که ستایشگرانش می‌پندارند. اکثر کشورهای دنیای امروز دموکراتیک هستند، و نه فقط کشورهای تک‌فرهنگی ثروتمند اروپا، امریکای شمالی و شرق آسیا. حکومت‌هایی که سهم دموکراسی شان نسبت به استبداد بیش‌تر است (امتیاز شش یا بیش‌تر در پروژه پولیتی ۴، در مقیاسی صفر تا دهی دارند) در بیش‌تر مناطق امریکای لاتین، در هند چندقومیتی، در ترکیه، مالزی و اندونزی مسلمان، و در چهارده کشور آفریقای جنوب صحرا، ریشه دوانده‌اند؛ البته پس از افت و خیزهای سخت. حتا حکومت‌های روسیه و چین هم، که دیری نخواهد گذشت که نشانه‌هایی از لیبرال شدن نشان دهند، کم‌تر از رژیم‌های استالین، برژنف و مائو سر کوبگردند و اصلاً نمی‌توان با آن رژیم‌ها مقایسه‌شان کرد.

۲ نسل‌کشی و کشتار جمعی غیرنظامیان:

جنایات و قساوت‌های داعش علیه اقلیت‌های غیرمسلمان، و تداوم کشتار غیرنظامیان در سوریه، عراق و آفریقای مرکزی، خوراک روایتی شده است که بر اساس آن جهان هیچ درسی از هولولو کاست نیاموخته و نسل‌کشی‌ها فروکش نمی‌کنند. اما حتا موحش‌ترین رویدادهای گذشته راهم باید از منظر تاریخی بررسی کرد، به این امید که نیروهای پشت‌پرده کشتارهای جمعی را شناسایی و حذف کنیم. گرچه معنای واژه «نسل‌کشی» گنگ‌تر از آن است که بتوان آن را در بوتة تحلیل عینی گذاشت، تمام نسل‌کشی‌ها در دسته فراگیر «خشونت یک‌جانبه» یا «کشتار جمعی غیرنظامیان غیرمبارز» قرار می‌گیرند، و بسیاری از مورخان و اندیشمندان سیاسی در کار تخمین سیر تاریخی آن‌ها بوده‌اند. ارقام و آمار نادقیق و



طبق هیچ معیاری نمی‌توان گفت که جهان امروز در استعداد نسل‌کشی حتا به گرد پای اوج نسل‌کشی‌های دهه ۱۹۴۰ می‌رسد، آن زمان که کشتارهای رژیم نازی، شوروی و ژاپن، در کنار هدف گرفتن غیرنظامیان از سوی همه جبهه‌های جنگ در جنگ جهانی دوم، نرخ سالانه مرگ‌ومیر غیرنظامیان را به حدود ۳۵۰ نفر از هر ۱۰۰ هزار نفر رساندند. در اوایل دهه ۱۹۶۰ استالین و مائو نرخ جهانی مرگ‌ومیر غیرنظامیان را بین ۷۵ تا ۱۵۰ نفر از هر ۱۰۰ هزار نفر نگه داشتند.

نگرفته است» یا شهری که بمباران نشده است، یا مدرسه‌ای که در آن تیراندازی نشده است. تا زمانی که خشونت به کل از جهان محو نشود، همیشه موارد کافی برای پر کردن اخبار عصر گاهی وجود خواهد داشت. و این وضعیت زمانی وخیم‌تر می‌شود که میلیاردها گوشی هوشمند یک پنجم جمعیت جهان را تبدیل به خبرنگاران جنایت و گزارشگران جنگی می‌کنند.

همچنین نباید بگذاریم تصادفی بودن وقایع فریب‌مان دهد. کوهن بالحنی سوگوار از «اشغال سوزمین‌ها، سر بریدن‌ها و بیماری‌ها و آگیردار» می‌گوید، اما قطعاً این مجموعه مصیبت‌ها صرفاً هم‌زمانی‌هایی تصادفی هستند. کهولت، بیماری و نابخردی بشر همواره در پشت‌صحنه حیات حضور داشته و بر اساس آمار می‌توان به یقین گفت که فجایع و مصیبت‌های در کمین با فاصله‌های مساوی در طول زمان به صف نخواهند شد، بلکه مرتباً با هم همپوشانی خواهند داشت. گویی باید تسلیم تفکر بدوی شویم و در جهانی از چشم‌زخم‌ها و دسیسه‌های کیهانی غرقه گردیم.

اما بعضی از انواع خشونت، مثل تیراندازی‌های جنون‌آمیز و حمله‌های تروریستی، اگرچه نمایش‌هایی خیره‌کننده و دهشت‌آور هستند (بیرون محدود و جنگ) اما شمار قربانیان شان به نسبت کم است. هر روز قتل‌های معمولی در امریکا یک و نیم برابر تعداد قربانیان کشتار سندی هوک قربانی می‌گیرند، و به قول جان مولر، متفکر سیاسی، هر ساله نیش زنبور، تصادف با گوزن، آتش گرفتن پیژامه و دیگر تصادف‌های این جهانی، امریکایی‌های بیش‌تری را به کام مرگ می‌کشاند تا حمله‌های تروریستی.

تنها روش بی‌نقص برای ارزیابی وضعیت جهان، شمردن است. شمار اقدامات خشونت‌آمیز در جهان در مقایسه با تعداد فرصت‌ها چقدر بوده است؟ و آیا این عدد در حال افزایش است یا کاهش؟ به قول بیل کلینتون، «روندها را پی‌گیرید، نه تیتراژها». خواهیم دید که روندهای کنونی جهان دلگرم‌کننده‌تر از آن هستند که معتادان به خبر می‌گویند. یقیناً جمع کردن تعداد جنازه‌ها و مقایسه شمار آن‌ها با زمان‌ها و مکان‌های مختلف می‌تواند سنگدلانه به نظر برسد، اما این درک عددی حقیقتاً به لحاظ اخلاقی دریافتی روشن‌تر خواهد بود. بگذارید دسته‌های اصلی را به نوبت بررسی کنیم.

۱ دموکراسی‌سازی: در سال ۱۹۷۵ دنیل پاتریک

مونیپهان گفته بود «دموکراسی لیبرال بیش از پیش به سمت وضعیت موناشری قرن نوزدهم میل می‌کند: حکومتی بازمانده از قدیم، که در هر گوشه خلوت یا غریبی سرک می‌کشد... اما هیچ ربطی به آینده ندارد». مونیپهان جامعه‌شناس بود و بدبینی‌اش را آمارهای زمانه خودش تقویت می‌کردند: اکثریت فزاینده‌ای از کشورها تحت حاکمیت دیکتاتورهای کمونیست، فاشیست، نظامی یا



datavis.ir

یک هزار نفر را به کام مرگ می کشانند، تمیز می دهند. همچنین مناقشه های «بینا کشوری» را که نیروهای مسلح دو یا چند کشور را رویاروی هم قرار می دهند، از مناقشه های «درون کشوری» یا «داخلی» که یک دولت را برابر یک نیروی شورشی یا جدایی طلب می گذارند، از هم تمیز می دهند.

در تحولی بی سابقه، شمار جنگ های بینا کشوری از سال ۱۹۴۵ بدین سو به شدت افت کرده است و مخرب ترین گونه جنگ، که در آن قدرت های بزرگ جهان یا کشورهای توسعه یافته علیه هم شمشیر می کشند، به کل از صحنه جهان محو شده است. (آخرین نمونه این جنگ ها جنگ کره بود.) امروز جهان به ندرت شاهد نبرد دریایی ای عظیم می شود، یا انبوه تانک ها و توپخانه سنگین که در دو سوی میدان نبرد ایستاده اند و همدیگر را به توپ بسته اند. منحنی سبزرنگ در نمودار چهار (که برگرفته از تحقیقات بر نامه داده های مناقشات اوپسالات) نشان می دهد که چطور جنگ های بزرگ در دوره پس از جنگ رخت از جهان بریسته اند.

جهان پس از پایان جنگ سرد شاهد کاهش شدیدی در شمار همه انواع مناقشات مسلحانه، از جمله جنگ های داخلی، بوده است. منحنی آبی در نمودار نشان می دهد که رویدادهای اخیر این روند را واژگون نساخته است. در سال ۲۰۱۳ سی و سه مناقشه مسلحانه دولتی در جهان در گرفته است؛ رقمی که در محدوده نوسانات دوازده سال اخیر بوده است (بین ۳۱ تا ۳۸) و بسیار پایین تر از اوج ۵۲ مناقشه که بلافاصله پس از جنگ سرد رخ داد. بر نامه داده های مناقشات اوپسالات همچنین اشاره می کند که در سال ۲۰۱۳ شش پیمان صلح امضا شده است، که دو پیمان بیش تر از پیمان های سال پیش بوده است.

اما منحنی قرمز در نمودار نشان دهنده تحولی نو دارد که چندان خوش خیم نیست: تعداد جنگ ها از چهار جنگ در سال ۲۰۱۰ - که کم ترین میزان از پایان جنگ جهانی دوم تا آن زمان بود - سه هفت جنگ در سال ۲۰۱۳ افزایش یافت. این جنگ ها در افغانستان، جمهوری دموکراتیک کنگو، عراق، نیجریه، پاکستان، سودان جنوبی و سوریه، در گرفتند. آمار مناقشات در سال ۲۰۱۴ تا سال آینده به دست نخواهد آمد، اما از همین حالا می دانیم که در دوازده ماه گذشته چهار جنگ جدید در گرفته و شمار کل جنگ ها به یازده رسیده است. این جهش از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴، که تندترین شیب فزاینده از پایان جنگ سرد بوده است، ما را به بالاترین شمار جنگ ها از سال ۲۰۰۰ بدین سو رسانده اند. نرخ جهانی مرگ و میر در منازعات (که تا سال ۲۰۱۳ در دست است) هم از پایین ترین نقطه در سال ۲۰۰۵ بدین سو افزایش یافته است، که دلیل اصلی آن مرگ و میر جنگ داخلی سوریه بوده است. (نمودار پنج)

اگر چه افزایش اخیر در شمار مرگ و میر جنگ های داخلی و میدان های نزاع، حقیقی و نگران کننده است، باید آن را در دورنمایی تاریخی بررسی کرد. این روند پیشرفت سال های گذشته را خنثا کرده است، اما نرخ خشونت هنوز بسیار کم تر از نرخ دهه ۱۹۹۰ است، و حتا به پای نرخ های دهه های ۱۹۴۰، ۱۹۵۰، ۱۹۶۰، ۱۹۷۰، یا ۱۹۸۰ نمی رسد.

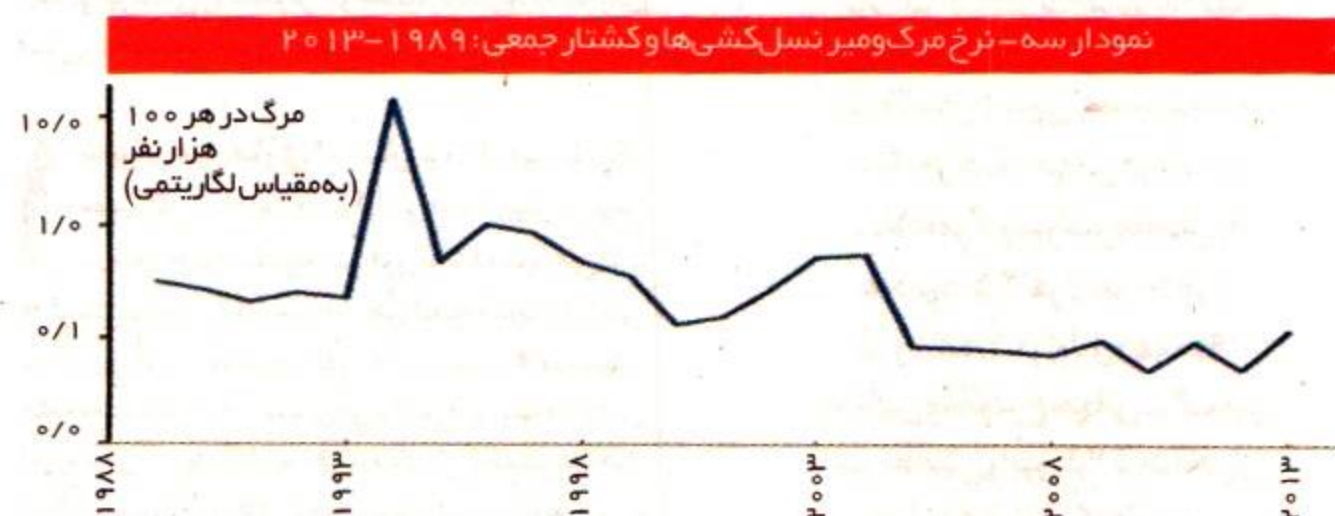
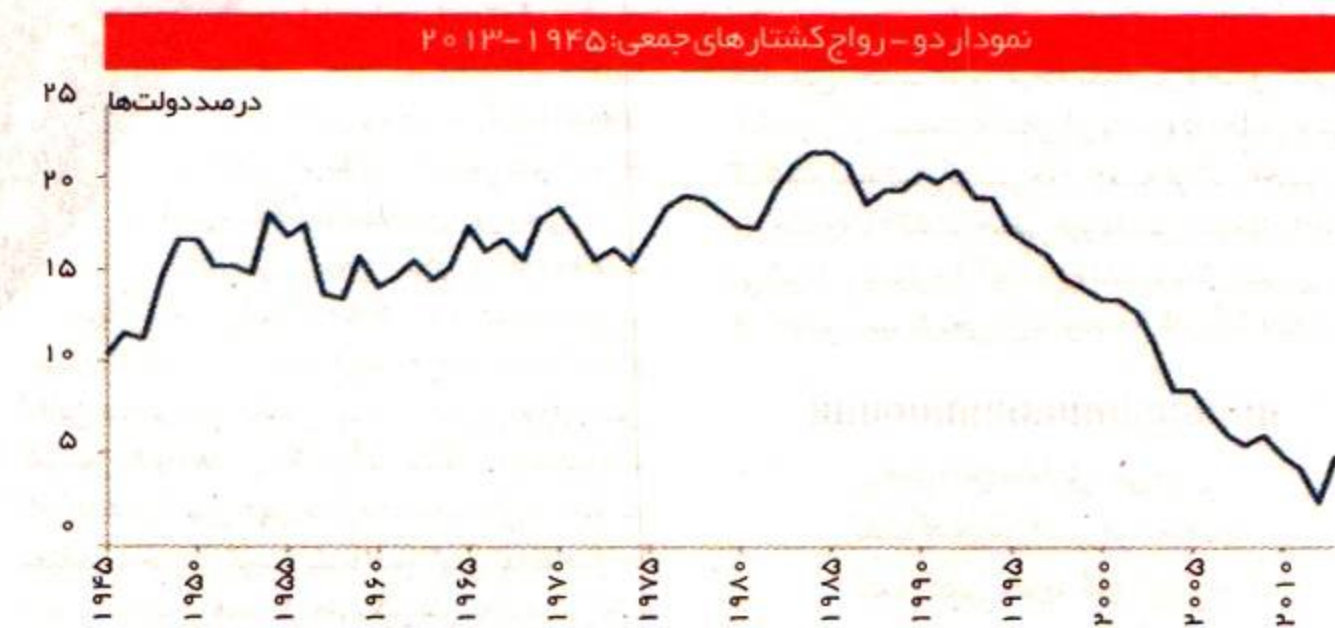
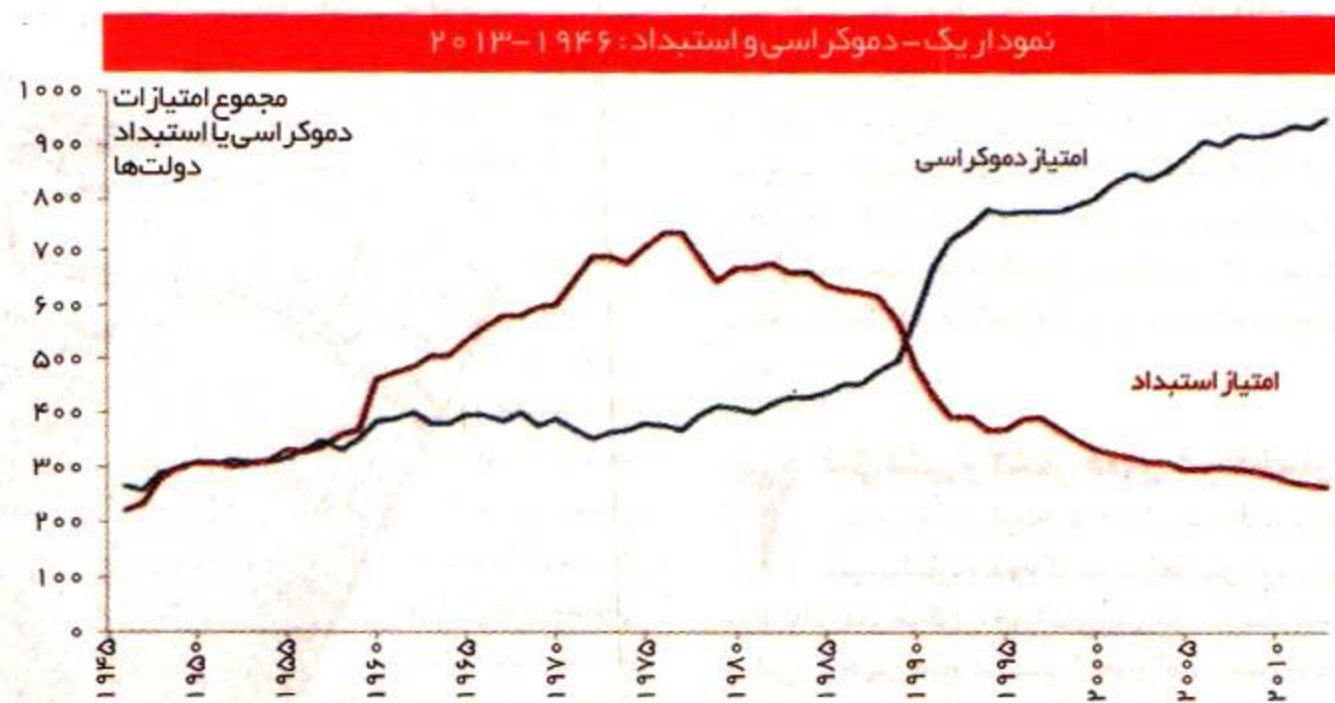
صعود ناگهانی ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ را می توان به طریقی دیگر نیز محدود کرد. در هفت جنگ از یازده جنگی که در این دوره در گرفت، گروه های اسلام گرای افراطی یکی از طرف های درگیر بوده اند: در افغانستان، پاکستان، عراق، نیجریه، سوریه و یمن. (حقیقت این است که اگر مناقشه های

سوریه و عراق که پس از حمله به عراق و بهار عربی گرفتار آشوب و آنا رشی شده اند، بیش ترین کشش را داشته اند.

از آن جا که گروه های افراطی اهداف تمکین ناپذیر حداکثری دارند و سازش نمی پذیرند، ساز و کار های اصلی کاهش شمار جنگ ها در دهه های گذشته - توافقی های برآمده از مذاکره و برنامه های حفظ و برقراری صلح - بخت موفقیت اندکی در پایان دادن به این مناقشات دارند. همچنین میدان عمل بین المللی آن ها هم بر شدت خشونت های افزایشی پیکار جویان و تسلیحات خارجی شمار کشته شدگان را افزایش می دهند و مناقشه را طولانی تر می سازند. به این دلایل نمی توان انتظار داشت که افزایش کنونی در شمار جنگ ها در آینده نزدیک تغییر کند و واژگون شود. در عین حال، دلایل دیگری هم هست که یقین کنیم این افزایش به آینده نامتناهی بسط نخواهد یافت، چه رسد که به ستیزه ای جهانی تبدیل شود. نکوست که دو نقطه در دسرساز جدی را بررسی کنیم.

datavis.ir

اسلام گرایان را مستثنا کنیم، هیچ افزایشی در شمار جنگ های سال های گذشته به چشم نمی خورد؛ دو جنگ در سال ۲۰۱۳ و سه جنگ در ۲۰۱۴. این نشان دهنده روندی بسیط تر است. در ژانویه ۲۰۱۴ مرکز تحقیقات پیو (Pew) گزارش داد که تعداد کشورهایی که سطوح بالا یا خیلی بالایی از «خشونت های فرقه ای» را تجربه می کنند در فاصله سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲ بیش از چهل درصد افزایش یافته است (از ۱۴ تا ۲۰). در تمام این کشورها، به استثنای دو کشور، (یعنی کشورهایی که بالاتر بر شمردیم، به اضافه بنگلادش، مصر، هند، اندونزی، کنیا، لبنان، فلسطین، روسیه، سومالی، سودان و تایلند)، خشونت ها به گروه های اسلام گرای سلفی و افراطی ربط داشته اند. این گروه ها در کشورهایی که رژیم های حکومتی محرومیت زا، نالایق، یا سرکوبگر دارند یا در مناطقی که هیچ حکومت کارآمدی بر صدر امور نیست، از جمله مناطق سرحدی ای که مدت ها است گرفتار هرج و مرج هستند و بخش هایی از



در عین حال، ماجراجویی پوتین هزینه زیادی را بر روسیه تحمیل کرده است. تحریم‌های سخت اتحادیه اروپا، در کنار قیمت‌های نزولی نفت، روسیه را در سال ۲۰۱۵ در رکود اقتصادی فرو خواهد برد. ارزش روبل شتابان سقوط می‌کند، قیمت‌های مواد غذایی سیر صعودی گرفته‌اند و استقراض خارجی برای بانک‌های روس روز به روز سخت‌تر می‌شود. همه این‌ها نشان می‌دهند که سرنویشت تنش‌ها در اوکراین احتمالاً این‌بستی خواهد بود شبیه به آن چه در گرجستان و مولداوی دیده‌ایم، که زخم جدا شدن مناطق روسیه دوست را بر جان خود دیده‌اند، نه تکرار جنگ جهانی اول.



جهان در حال فروپاشی نیست. حکومت مطلقه دارد جای خود را به دموکراسی می‌دهد. جنگ میان کشورها - که به مراتب مخرب‌تر از باقی مناقشات است - تقریباً منسوخ شده. سیر صعودی تعداد و میزان مهلک بودن جنگ‌های داخلی تا سال ۲۰۱۰، محدود شده است و در مقایسه با آفتی که پیش از آن تجربه کردیم ناچیز به نظر می‌رسد، و بعید است دوباره بالا بگیرد و تشدید شود. هشدار محشر قریب‌الوقوع را پیش از این هم شنیده بودیم: در حمله شوروی به اروپای غربی، صفی از مهره‌های دومینو در جنوب شرق آسیا که یکی پس از دیگری فرور یختند، باز پس خواهی در آلمان اتحاد با یافته، خورشیدی طالع در ژاپن، شهرهایی که زیر پای آبردرندگان نوجوان سوختند، آتارشی‌ای که دولت - ملت‌های بزرگ را در هم می‌شکست، و حمله‌هایی هفتگی در مقیاس یازده سپتامبر که تهدیدی وجودی برای تمدن بودند. اما چرا جهان همیشه «خطرناک‌تر از همیشه» است - حتی وقتی که اکثریت بیش‌تر و بیش‌تری از انسان‌ها در صلح می‌زیند و از کهن‌سالی می‌میرند؟

سهیم زیاده‌ای از درک و تصویر ما از جهان ناشی از فرمول گمراه‌کننده روایت ژورنالیستی است. خبرنگاران توجهی افراطی به شلیک گلوله‌ها، انفجارها و ویدیوهای نشان می‌دهند که مثل ویروس پخش می‌شوند، و مسئولیت خویش را در مقام نماینده مردم فراموش می‌کنند و معصومانه، ظاهراً بی‌خبرند که بسیاری از چیزهایی که می‌بینند صرفاً طعمه‌هایی برای خبرنگاران هستند. بعد نوبت به «کارشناسان» و نیش‌گزنه‌شان می‌رسد که علاقه زیادی به بیشینه کردن تصور وقوع فاجعه و آشوب دارند: ژنرال‌ها، سیاست‌مداران، مقامات امنیتی، فعالان اخلاقی، هوجبی‌هایی در اخبار گمراه‌کننده شبکه‌های کابلی درباره رویدادها، که نومیدانه می‌کوشند گرفتار سکوت ناخواسته میان صحبت نشوند، و ستون نویسان روزنامه‌ها که به خوانندگان خود می‌آموزند چه احساسی داشته باشند.

راه بهتری برای درک جهان پیرامون هست. مفسران می‌توانند تاریخ‌شان رانه باز پرور و کردن کتاب‌ها به دنبال نقل قولی از کلاوزویس، که با بازگفتن رویدادهای گذشته نزدیک که رویدادهای امروز را در بافتاری قابل فهم قرار می‌دهند، صیقل دهند و تزیین کنند. و می‌توانند از تحلیل‌های داده‌های مقداری درباره خشونت، که حالا چند کلیک با هر کس فاصله دارند، مشورت بگیرند.

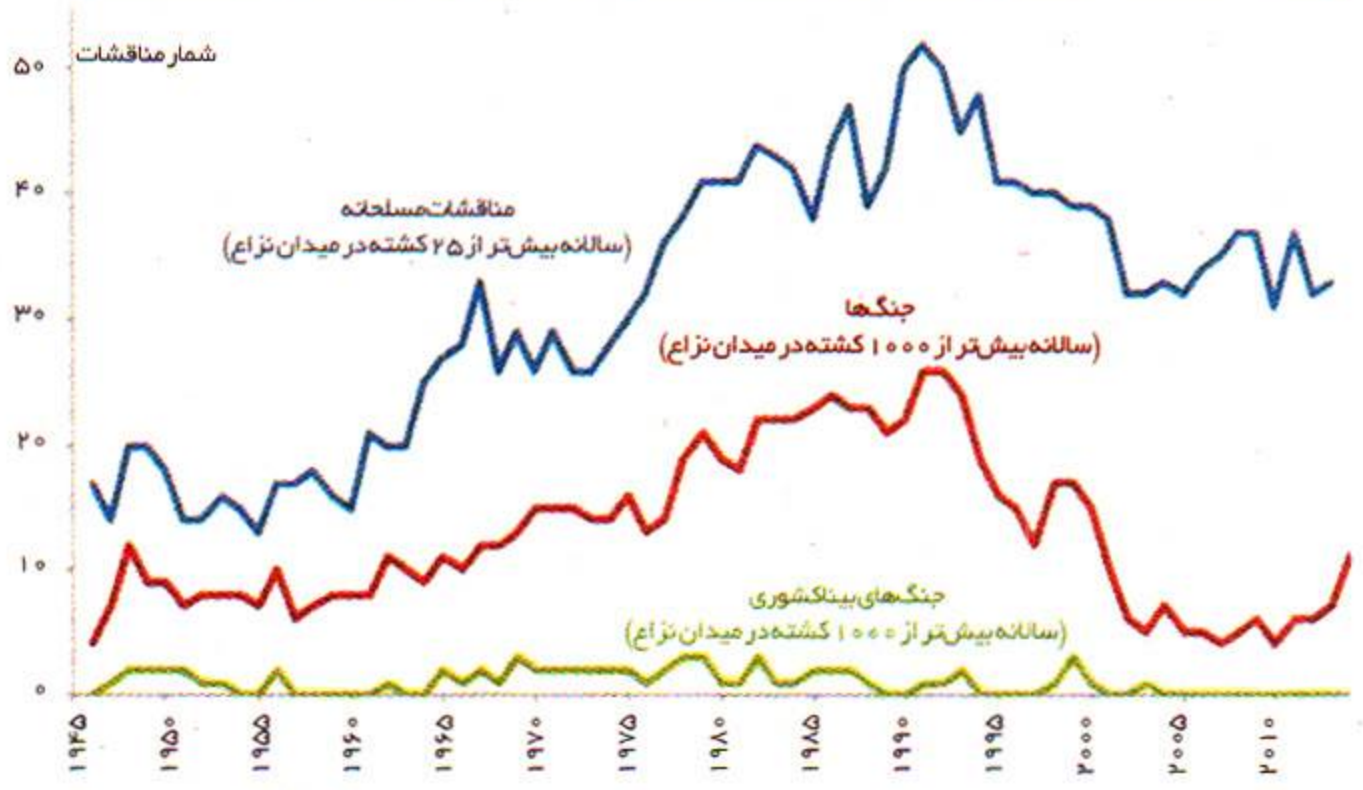
ذهنیت مبتنی بر شواهد و مدارک از وضعیت جهان فواید زیادی خواهد داشت. این دریافت می‌تواند واکنش‌های ملی و بین‌المللی مابه‌عظمت خطرهای پیش‌رو را قاعده‌مند سازد. می‌تواند تأثیر و نفوذ تروریست‌ها، قاتلان مدارس، مستندسازان سر بریدن‌ها و دیگر کارگردانان نمایش خشونت را محدود سازد. و حتی شاید این طلسم شوم را بشکنند و بار دیگر تجسم امید جهانیان شود. □

واژ مراکز اصلی تجارت، تولید و بازار گاتی منطقه منزوی است. همزمان که توان استخراج، پالایش و فروش نفت خام آن‌ها افت کند، منبع اصلی درآمدشان تحلیل می‌رود. این گروه هیچ دسترسی‌ای به دریا ندارد، هیچ حامی قدرتمندی ندارد و همسایگانش عمدتاً با آن دشمن هستند. آخرین دلیل، که اهمیتش کم‌تر از باقی دلایل نیست، این که امریکا و متحدانش، همراه با ارتش عراق، مشغول طرح‌ریزی ضدحمله‌ای علیه داعش در فصل بهار هستند که سخت‌تر از همه حمله‌های پیشین خواهد بود.

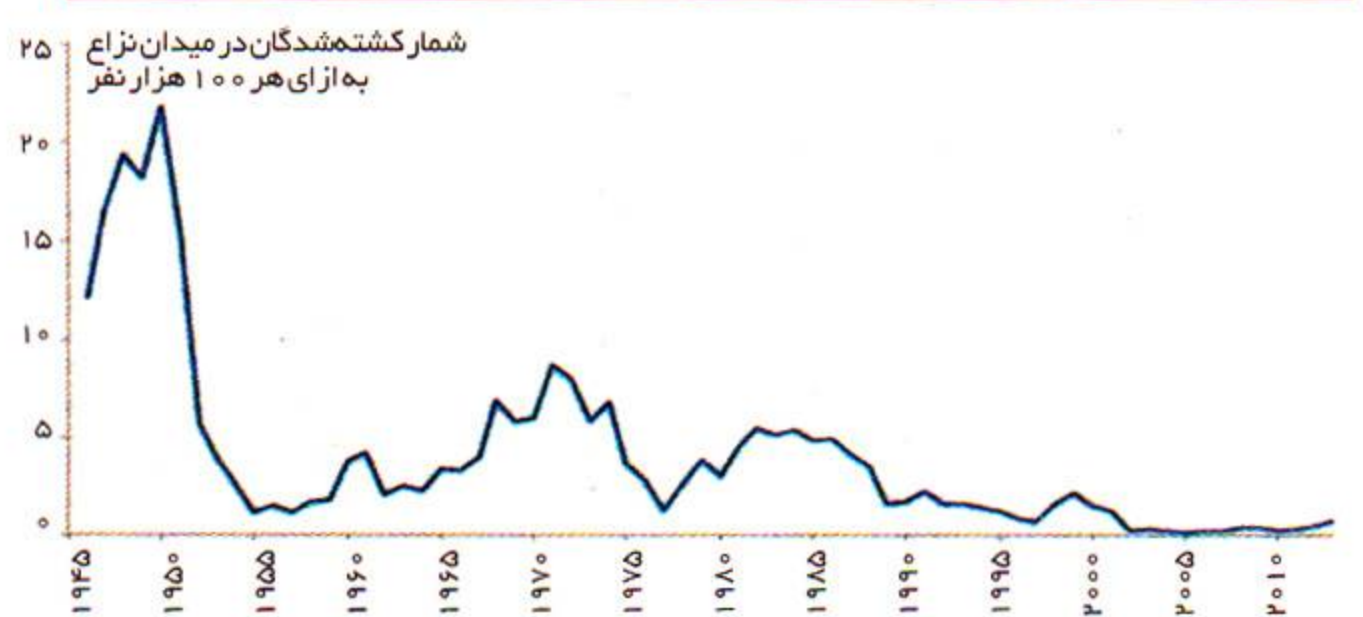
اوکراین: جذب دوباره کریمه برای روسیه و پوتین، و حمایت نه‌چندان در پرده‌اواز جنبش‌های تجزیه‌طلب اوکراینی، تحولات عمیق‌تر در سرسازی هستند، نه فقط بدین سبب که نزاع متعاقب این تحولات بیش از چهار هزار قربانی گرفته است. با این همه مقایسه‌هایی که با جهان یک قرن پیش شده است - آن زمان که نظامی‌گری و سواست‌گونه شایع بود، نهادهای بین‌المللی وجود نداشتند و رهبران در کی از هزینه‌های تشدید جنگ قدرت‌ها نداشتند - همه یقیناً اغراق شده هستند. روسیه تا بدین جا «مردان کوچک سبز» را اعزام کرده و نه لشکرهای تانکی‌اش را که در امتداد مرز صف کشیده‌اند. و حتی جنگ‌طلب‌ترین جنگ‌طلب‌های امریکایی هم پیشنهاد عقب‌راندن روسیه به مدد نیروی نظامی را طرح نکرده‌اند.

عراق / سوریه: داعش به خلافتی پان‌اسلامی تبدیل نخواهد شد و بعید است که در بلندمدت دوام آورد. یک دلیل این که، ایدئولوژی و سیاست این گروه در بیش‌تر جهان اسلام تقبیح و رد شده است؛ حتی القاعده هم این جنبش را بدین سبب که زیاده‌از حد افراطی است تکفیر کرده. بنابراین این افراطیون فاقد حمایت گسترده مردمی‌ای هستند که برای جنگیدن «بیرد خلق»ی که در جاهایی مثل چین و ویتنام موفق بوده، ضروری است. افزون بر این، داعش فاقد ظرفیت و توان نظامی متعارفی است که برای فتح بغداد به‌شدت تحت دفاع لازم است. این گروه خودروی زُرهی، توپخانه دوربرد، موشک‌اندازهای پیشرفته و نیروی هوایی بسیار اندک و محدودی در اختیار دارد و نظام دفاع هوایی‌اش بدوی و ابتدایی است. پیش‌روی قابل توجه داعش در سرتاسر شمال عراق در تابستان ۲۰۱۴ بیش از هر چیز مدیون این بود که سربازان عراقی تصمیم گرفتند اسلحه خود را زمین بگذارند. داعش همچنین بیش از حد گسترش یافته و هر چه بیش‌تر تلاش کند به دولتی عادی تبدیل شود آسیب‌پذیرتر خواهد شد. اگر چه این گروه با معیارهای گروه‌های تروریستی بسیار ثروتمند است، در آمدش - که روزانه دو میلیون دلار تخمین زده می‌شود - برای کار اداره کشور در نقش یک دولت کافی نیست. این گروه از حالا تحت همان تحریمی از سوی سازمان ملل قرار گرفته که القاعده مشمول آن است.

نمودار چهار - شمار مناقشات مسلحانه و جنگ‌ها: ۱۹۴۶-۲۰۱۴



نمودار پنج - نرخ مرگ‌ومیر در میدان نزاع در مناقشات مسلحانه: ۱۹۴۶-۲۰۱۳



خشونت؟ روایت می‌شود چون می‌فروشد!

گفت‌وگوی «اندیشه پویا» با استیون پینکر:
آیا واقعاً خشونت کم‌تر شده است؟

سامان صفرزانی

استیون پینکر شصت سال دارد، متولد کبک کاناداست اما در امریکا زندگی می‌کند و در مشهورترین دانشگاه آن یعنی هاروارد، روان‌شناسی تدریس می‌کند. از جمله کتاب‌هایش می‌توان به فرشتگان بهتر طبیعت ما و لوح سفید اشاره کرد. کتاب لوح سفید او همین امسال به فارسی ترجمه و منتشر شد و ترجمه بخش‌هایی از کتاب فرشتگان بهتر طبیعت ما نیز که به اثبات کاهش خشونت در مرور زمان اشاره دارد، در شماره سیزدهم اندیشه پویا خوانده‌اید. او اخیراً انتشار یادداشتی در سایت «اسلیت» که در شماره بیست و سوم اندیشه پویا نیز ترجمه‌اش منتشر شد با ارائه آمار و گراف‌هایی کوشش کرده است تا نشان دهد جهان امروز جایی بسیار امن‌تر از گذشته‌های دور و نه‌چندان دور است. اما روزنامه‌ها، خبرنگاران، ستون‌نویسان و تحلیلگران با انتشار و انعکاس بیش از اندازه خشونت و سیاه‌نمایی از وضعیت کنونی جهان، باعث اضطراب و دلواپسی مردم در دنیای نسبت به حال و آینده‌شان شده‌اند. ترجمه مقاله او را در شماره گذشته اندیشه پویا خوانده‌اید و حالا در این شماره، این فیلسوف کانادایی امریکایی در گفت‌وگویی کوتاه، به سوالات ما پاسخ داده است. در همین حال بابک رحیمی استاد ارتباطات دانشگاه سن دیه‌گو و هومان مجد ستون‌نویس نشریه نیویورک تایمز نیز در یادداشت‌هایی که برای ما نوشته‌اند نظرشان را درباره نسبت روزنامه‌نگاران و سیاه‌نمایی خشونت — چنان‌که پینکر می‌گوید — بیان کرده‌اند.





تکنولوژی گزارش خشونت‌هاست که گسترش یافته. این به هیچ روی به معنای سرزنش مردم به خاطر گزارش خشونت نیست. من مدافع سرسخت آزادی بیان و مخالف کنترل رسانه‌ها توسط حکومت‌ها هستم.

II شما به روند رو به افزایش و پررنگ شدن نقش رسانه‌ها در سبب‌نمایی اخبار جنگ و درگیری اشاره کرده‌اید. دلیل این تمایل به نظر شما چیست؟ آیا دلیل آن، به پررنگ شدن نقش گزار شگری و حرفه‌ای تر شدن رسانه‌ها در جهان، در مقایسه با گذشته بازمی‌گردد یا دلیل دیگری برای آن دارید؟

توجه داشته باشید که خشونت می‌فروشد. مردم مسحور خشونت می‌شوند، برای همین است که مردم از رامبو، تراژدی‌های شکسپیر و دیگر سرگرمی‌های خشن لذت می‌برند. سردبیران روزنامه‌ها می‌دانند که داستان‌ها و گزارش‌ها درباره خشونت باعث فروش بیش تر نسخه‌های کاغذی یا کلیک بیش تر می‌شود. معنی حرفم این نیست که خشونت نباید گزارش شود، می‌گویم این گزار شگری باید در نسبت با قند و قواره آن رخداد و همراه با آمار و ارقام پیرامون میزان خشونت باشد، و تغییراتی که در نرخ خشونت رخ داده است.

III شما در آثار تان و همچنین در مقاله اخیر تان اشاره دارید که سیر جهان به سوی خشونت کم تر بوده است و از همین رو افزایش حساسیت‌ها نسبت به خشونت را غیر واقعی توصیف می‌کنید. آیا دلیل حساسیت بیش تر نسبت به خشونت‌ها نمی‌تواند این باشد که با فراگیری صلح و دموکراسی در ذهنیت بشری، در مقایسه با گذشته تحمل بشر امروز نسبت به وجود خشونت

II پرفسور پینکراشما در مقاله اخیر تان — در ادامه کتاب فرشتگان بهتر طبیعت ما — اشاره کرده‌اید که توازن درستی میان میزان اضطراب مردم و وضعیت واقعی جهان وجود ندارد و خبرنگاران، تحلیلگران و سیاستمداران با اغراق در نشان دادن رویدادها مردم را بیش از اندازه مضطرب کرده‌اند. اگر فرض شما درست باشد باز هم می‌توان پرسید که به باور شما اضطراب شهروندان چه تأثیر نامطلوبی بر سیاست دارد؟ به لحاظ روان شناختی، چه آسیب‌هایی به واسطه اضطراب بیشینه شهروندان متوجه امر سیاسی و کنش‌های جمعی برای بهبود وضع موجود می‌شود؟ آیا احساس خطر بیش تر کردن نمی‌تواند منجر به تکانه‌های بیش تری از جانب آن‌ها برای تغییر وضعیت به سمت اوضاع قابل قبول تر — دموکراتیک تر، صلح آمیز تر و غیر خشونت آمیز تر — بشود؟

مخاطبان قطعاً باید راجع به در دسرهایی که جهان با آن روبه‌روست آگاه شوند، اما چشم‌انداز این مشکلات نیز باید روشن باشد. اگر رسانه‌ها تنها از جنگ و حملات تروریستی بگویند بی آن که به مخاطبان در سراسر دنیا یادآور شوند که جهان در صلح قرار دارد (از جمله کشورهایی که روزگاری آماج جنگ قرار گرفته و ویران شده بودند)، خوانندگان می‌توانند به این باور جبرگرایانه بگلتند که مکان‌های مشخصی در جهان چنان در چاه نفرت و خشونت گرفتار آمده‌اند که دیگر تلاش برای صلح و دموکراسی، احماقانه و آرمان‌گرایانه یا رمانتیک است. اگر مردم بدانند که صلح در حال حاضر ممکن نیست اما در گذر زمان افزایش یافته، آن‌گاه مردمان عمل‌گرا، سرسخت و غیر رمانتیک همچنان به سوی دموکراسی گام بر خواهند داشت. آن‌گاه آن‌ها می‌توانند از اطلاعات جنگ و صلح بهره‌مند شوند تا شاخصه‌هایی را که منجر به صلح می‌شوند شناسایی کنند — به دیگر معنا با صلح در مانی به مثابه یک پرسش علمی مواجه خواهند شد.

II شما در مقاله تان از شهروند — خبرنگاران مجهز به موبایل‌های هوشمند و شبکه‌های اجتماعی — به خاطر اغراق در سبب‌نمایی از وضعیت موجود انتقاد کرده و نوشته‌اید «سر بردن‌ها و مصلوب کردن‌های داعش در تاریخ بی‌سابقه و غیر معمول نبوده‌اند. بسیاری از نسل‌کشی‌های پس از جنگ با انبوهی از شکنجه‌ها و قطع عضو هولناک همراه بوده‌اند. تفاوت اصلی این است که آن جنایت‌ها در شبکه‌های اجتماعی پخش نمی‌شدند». به باور شما آیا اخلاقی است اگر محدودیت‌هایی برای این نحوه از اطلاع‌رسانی در شبکه‌های اجتماعی تعیین شود؟ چه راهکاری برای کاستن از آن چه شما نقش برجسته شبکه‌های اجتماعی در مضطرب کردن بیش از اندازه جهان می‌خوانید وجود دارد؟

راجع به مقاله من نباید دچار سوء تفاهم شوید. به طور قطع من مردمی که از خشونت‌ها و جنایت‌ها فیلم گرفته و آن‌ها را مخابره کرده‌اند سرزنش نمی‌کنم؛ این مردم در حال ایفای نقش ذاتاً اخلاقی خود بوده‌اند. حرف من این است که به واسطه تحولات در تکنولوژی، دریافت ما از روند میزان وقوع خشونت دچار انحراف شده است. تصور ما این شده است که میزان خشونت در جهان افزایش یافته حال آن که تنها

در جهان کم تر شده باشد. و به همین دلیل آیا این حساسیت بیش تر را نمی‌توان طبیعی دانست؟ آیا حساسیت نسبت به خشونت به این دلیل نیست که بشر امروز، توقع جوامعی با خشونت کم تر را در مقایسه با گذشته دارد؟

نه! حرف من این نیست که حساسیت غیر طبیعی است. این یک سوء تفاهم است. من فقط می‌گویم که مردم باید از میزان و روند خشونت آگاه باشند تا بتوانند چشم‌اندازی نسبت به آن داشته باشند — این معنایش این نیست که نباید به آن حساسیت داشته باشند. آگاهی از کمیت فاکتورها در خصوص خشونت بخشی از آغاز راه حساس شدن نسبت به خشونت است؛ تا بتوانیم بفهمیم آیا برای کاهش خشونت کارهای درستی انجام داده‌ایم یا کارهای اشتباهی کرده‌ایم. این حقیقت که در سطح جهان، خشونت روند نزولی داشته است — چنان چه من در گراف‌هایم نیز نشان داده‌ام — به ما می‌گوید که ما کارهای درستی هم انجام داده‌ایم. باید بگوئیم در بابیم آن کارها چه بوده است و بیش تر انجام‌شان دهیم. **IV**

اگر در زمان استالین تلویزیون بود

مسئله اصلی، نه عملکرد رسانه‌ها که تغییر مقیاس رسانه‌هاست



هومان مجید | ستون نویس نیویورک تایمز

حقیقتی نهفته است در این تئوری که در معرض نمایش قرار دادن خشونت، آن‌هم به طور گسترده، می‌تواند این تصور را تقویت کند که جهان امروز بیش از همیشه ناامن است. اما این به معنای آن نیست که امروز رسانه‌های خبری حقایق را تحریف می‌کنند و دست به بزرگ‌نمایی و اغراق در نمایش خشونت‌ها می‌زنند؛ رسانه به اقتضای طبیعتش پیرو احساسات است، علتش نیز جلب توجه و افزایش میزان فروش و جلب بیننده است. اما فراموش نکنیم که امروز به دلیل در دسترس بودن تکنولوژی ماهواره‌ای، رسانه‌های اجتماعی و چرخه خبری بیست و چهار ساعته است که شما می‌توانید در لحظه در مرکز تمام فجایع و جنگ‌ها قرار بگیرید و از دیگر سوی، سهولت مسافرت و رفت و آمد هوایی است که این امکان را فراهم آورده که هر نقطه از جهان در کم تر از یک شبانه‌روز برای گزار شگران قابل دسترسی باشد. و این‌ها نیز همه می‌توانند کمک کنند که بیش از پیش احساس کنیم جهان امروز ما به شدت خطرناک است.

جنگ ویتنام اولین جنگی بود که روایت رویدادهایش به وسیله تلویزیون به خانه‌ها راه یافت؛ قبل از آن، اکثر اخبارهای مربوط به جنگ و بلاای اتفاق افتاده، از طریق روزنامه یا گاهی اوقات رادیو پیگیری می‌شد. نمایش تصاویر جنگ ویتنام در تلویزیون منجر به شکل‌گیری مخالفت‌ها و راهپیمایی‌های عظیم شد. می‌شود تصور کرد که اگر در جنگ جهانی اول و دوم، تصاویر ماهواره‌ای سرو کله‌شان پیدا شده بود و میلیون‌ها نفری را که در سنگرها یا در میدان‌های جنگی اروپا کشته می‌شدند نمایش می‌داد، قطعاً ممکن بود تصور کنیم که جهان به پایان رسیده است. اگر قحطی در اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری استالین تلویزیونی شده بود، ممکن بود تصور کنیم که تمدن بشری رو به پایان است. بنابراین بله! مسلمانان در دسترس قرار گرفتن تصاویر ویدیوها ممکن است در لحظه اول، آدمی را به این باور سوق دهد که همه چیز را بسیار بدتر از آن‌ها که واقعا هست تصور کند. اما رسانه‌های خبری فقط قدری مقصودند؛ تقصیر آن‌ها فقط همین قدر است که در پی داستان و روایت‌های جذابند، چرا که یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: خبر بد می‌فروشد و خبر خوب نه! **V**

آقای پینکر! جهان در حال فروپاشی است

جهان شما شبیه کسی که در کلکته زندگی می کند نیست



بابک رحیمی | استاد ارتباطات در دانشگاه سن دیه گو

تصور کنید در سال ۱۳۴۵ میلادی زندگی می کنید. بیش تر از صد سال از حمله مغول به ایران در زمان خوارزمشاهیان گذشته است. اروپای شرقی در تب جنگ می سوزد؛ درگیری در زمین و دریا بین حکومت عثمانی و روم شرقی از یک طرف و صربها و قبرسی ها از طرف دیگر در جریان است. جنگ های صدساله میان انگلستان و فرانسه، اروپای غربی را به ویرانی کشیده است. بیماری های مسری همچون طاعون، که به آن مرگ سیاه هم گفته می شد، اروپا و خاورمیانه و آسیا را فرا گرفته و ۲۵ میلیون کشته بر جای گذاشته است. ویرانی ای که از آسیای شرقی آغاز شده، تا شمال اروپا راه پیدا کرده و سایه مرگ را در سراسر اوراسیا گسترش داده است. به عنوان کسی که در سال ۱۳۴۵ میلادی زندگی می کند، شما بدبخت هستید و سایه مرگ همواره دنبال تان است.

به سال ۲۰۱۵ میلادی یا ۱۳۹۴ شمسی بیایید. با وجود این که داعش در عراق و سوریه آشوب به پا کرده و برای سرگرمی، مردم را زنده زنده می سوزاند، جهان نسبتاً صلح آمیز تر به نظر می رسد. دوره طاعون و بیماری های همه گیر و جنگ های قومی و منطقه ای گذشته است. اکنون انگلیس و فرانسه دوست هم هستند. آن ها حتی قطاری ویژه (یورواستار) دارند که از لندن به قلب پاریس را یکساعتی طی می کند؛ به پایتختی که شما می توانید با وجود حمله نادر تروریستی ماه گذشته به کاریکاتورست هایش، از یک روز صلح آمیز و فعالیت های فرهنگی در آن جالذت ببرید. هر چند رسانه ها از سقوط و فروپاشی جهان حرف می زنند، اما ما در دوره خوبی زندگی می کنیم. ما باید با امید زندگی کنیم. این ها چکیده سخن استیون پینکر، استاد روان شناسی دانشگاه هاروارد است. اما او در اشتباه است!

بر اساس باور این محقق، از آن جایی که بلایا و حوادث اطراف ما در قیاس با سال ۱۳۴۵ میلادی، یا بهتر است بگوییم در قیاس با هفتاد سال قبل و در طول جنگ جهانی دوم کاهش یافته است، پس جهان در حال سقوط و فروپاشی نیست. بیماری ها و انواع مختلف خشونت همچنان وجود دارد اما این ها شرایط انسانی ما را تعریف نمی کنند. با کاهش قتل عمد در بسیاری از کشورها، کاهش خشونت علیه زنان و سایر روندهای محسوسه شامل نرخ نسل کشی، به همراه افزایش امور دموکراتیک و کاهش خودکامگی، ما اکنون در دنیایی امن تر و شادتر زندگی می کنیم. چنان که او می گوید، با هر استاندارد که نگاه کنیم، جهان هیچ گاه از نظر نسل کشی به تعداد کشته های جنگ جهانی دوم در دهه ۱۹۴۰ نرسیده است؛ زمانی که نازی ها، اتحاد جماهیر شوروی و ژاپن با هدف قرار دادن غیر نظامیان به قتل عام های عظیمی دست زدند؛ و در واقع مشکل، رسانه ها هستند که تمایل دارند بر خبرهای منفی متمرکز شوند و درباره فجایع رخ داده افراتر و مبالغه کنند؛ و در حقیقت، مادر دنیایی بهتر و با صلح بیشتر زندگی می کنیم.

برای رد این ادعای پینکر، به یکی از کتاب های مورد علاقه ام ارجاع می دهم. کتابی از ولتر، فیلسوف مشهور فرانسوی در عصر روشنگری. او در رمان معروف خود به نام کاندید یا ساده دل (۱۷۵۹) داستانی طنزآمیز درباره مردی جوان و خام اندیش روایت می کند که در دنیایی امن زندگی می کند و با دیدگاهی خوش بینانه نسبت به جهان معتقد است که «همه چیز عالی است» آن هم در «بهترین جهان ممکن». ولتر در این روایت، آن نوع خوش بینی را که بر اساس مفهوم «همه چیز خوب است» بنا شده با این یادآوری که جهان مملو از بیماری و همچون کشتی غرقه در طوفان و جنگ است، هجو می کند. این داستان درباره جهان امروز مانیز صادق است؛ جهانی که به رغم آمار ارائه شده توسط استیون پینکر، هنوز جایی خطرناک برای زندگی است. نه فقط به خاطر درگیری های شبه نظامیان، بلکه به دلیل دستاوردهای پیچیده تکنولوژی و صنعتی که منجر به ظهور فرم های جدیدی از بیماری و خسارت شده است و بسیاری از آن ها هنوز برای ما ناشناخته اند.

مطمئناً دنیای امروز، مشابه دنیای نیمه قرن هجدهم که ولتر در آن می زیست، نیست و از این رو فهم ما از میزان پیشرفتی که در مسئله کاهش خشونت و بیماری حاصل شده، می بایست نسبت به دوره خودمان و جامعه خودمان در قرن بیست و یکم سنجیده شود. پینکر حق دارد بگوید جهان مان نسبت به دوره جنگ جهانی دوم مکان بهتری برای زندگی است. همچنان که می توان جنگ جهانی دوم را با سال ۱۳۴۵ مقایسه کرد. مقایسه جنگ جهانی دوم با زمان فعلی (۲۰۱۵) به بهترین شکل ممکن گمراه کننده است.

اجازه دهید با استدلال بگویم که چرا دنیای پینکر در حال سقوط نیست؟ او بلاای زیست محیطی مانند گرم شدن کره زمین در مناطق قطبی که مساوی است با دو برابر شدن میانگین گرم شدن زمین را در نظر نمی گیرد. همین یک واقعیت به تنهایی باید برای نگرانی افرادی که دوست دارند به جهان با ایده «همه چیز خوب است» بنگرند، کافی باشد. رسانه ها، مسلماً درباره آن چه اتفاق نیفتاده است گزارش تهیه نمی کنند. اما آن ها درباره بلاای پنهانی که به دنبال انواع پیشرفت ها و دستاوردهای علمی در اطراف ما کمین کرده اند هم گزارشی ارائه نمی دهند و این موضوعات همچنان به صورت ناشناخته باقی می ماند (به عنوان مثال گرمای جهانی را در نظر بگیرید).

خوش بینی پینکر بر محور کاهش خشونت می چرخد. اما کاهش نسبت به چه؟ در کتاب قبلی او، فرشتگان بهتر طبیعت ما (۲۰۰۱)، پینکر معتقد است که خشونت، از جمله جنگ های قبیله ای، مجازات بی رحمانه، قتل عام ها، جنگ های داخلی و دیگر منازعات بشری، به طور قابل توجهی کاهش یافته است. اشکال این دیدگاه این است که او خشونت را بر اساس حساسیت های قرن بیست و یکمی قضاوت می کند. او از دیدگاه یک محقق قرن بیست و یکمی

مستقر در امریکا، خشونت را در تاریخ شناسایی و دنبال می کند. نگرش طبقه متوسطی یک محقق کانادایی متولد امریکا همچون پینکر تمایل دارد که خودش را به تمام دنیا و تاریخ بشریت بسط دهد و جهانی کند. در نگرش و روایت او، شناختی از نابرابری اقتصادی به عنوان ساختاری از خشونت وجود ندارد؛ گویی که انگار تمام بلاای انسانی تنها به علت درگیری های نظامی است. آیا کسی در موگادیشو، سومالی یا محله های فقیرنشین مکزیکوسیتی نمی تواند شکلی از خشونت را در کمبود خدمات اجتماعی، تحصیلات، مسکن یا تغذیه ببیند؟ چرا در مطالعات او آمار خشونت پلیس امریکا علیه آمریکایی های افریقایی تبار یا خشونت های نژادپرستانه در استرالیا و اروپا لحاظ نشده است؟ پینکر به کرات از واژه «خشونت» استفاده می کند؛ با نگرشی جهانی که اغلب فاجعه را بر مدار خشونت فیزیکی نسبت به مالکیت خصوصی یا بدن انسان تعریف می کند، نه بر اساس واقعیت های سیاسی و اقتصادی، صدمات اجتماعی ناشی از ناامواری های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی.

به عنوان یک روان شناس، تحقیقات پینکر بر روی شناخت بصری، به ما می گوید که تصاویر ذهنی، نشان دهنده صحنه و اشیا از آن بُعدی است که به صورت بهتری بر فرد ظاهر شده اند (به جای ضبط ضروری ساختار سه بعدی صحنه ها یا اشیا). بنابراین، با توجه به تحقیقات ابتدایی او، واقعیت جهان برای ما آدمیان از همان زاویه ای که خودمان آن را می بینیم و با آن مواجه می شویم ظاهر می شود، و درک ما از جهان مشروط به زاویه نگرش ماست و آن جایی که ایستاده ایم و واقعیتی که ما و نه دیگری در آن زندگی می کند. پینکر با توجه به همین تحقیقات قدیمی خود باید این مشخصه را بپذیرد که انسان ها در محیط های اجتماعی مختلف، فهم متفاوتی از زندگی در موقعیت ها و زمان های خطرناک می توانند داشته باشند.

مطمئناً ما باید کاهش فجایع جنگی و یا خشونت علیه زنان را جشن بگیریم. اما همچنین باید آگاه باشیم که جنگ های ما، جنایات ما و خشونت ما بستگی به آن دارد که چه کسی و در چه مواجهه ای از آن می گوید. تعاریف افرادی که در نقاط مختلف جهان زندگی می کنند از میزان خشونت متفاوت است. جهان در نگاه آدمیانی در نقاط مختلف جهان، به شیوه های مختلفی در حال سقوط و فروپاشی است. بله، آقای پینکر! جهان شما شبیه کسی که در کلکته زندگی می کند نیست.

مسئله این نیست که آیا ما باید نسبت به شرایط انسانی موجود خوش بین باشیم یا بدبین؛ یا نسبت به کاهش آمار جرائم نسل کشی حس خوبی داشته باشیم. مسئله این است که زندگی های بسیاری در نقاط مختلف جهان به طور مداوم در آستانه فروپاشی است و ما به کرات با آن ها مواجه می شویم. چالش اصلی در پیدا کردن راه هایی برای درک جهان انسان های دور و در نهایت پیدا کردن راه حلی برای همه آن دردهاست. □

غربی هم، در تشکیل سخت‌کیشی در دنیای پسااستعماری مسئولیتی بر گردن دارند. اما اگر برای توضیح «ایدئولوژی‌های سخت‌کیشان غیر غربی» هم در صددیت با حق محوری و ارزش‌های بنیادین حقوق بشری و عدالت جنسیتی و مدارا، و هم در سازماندهی نظامات سیاسی در دوره استقرار جنبش‌های سخت‌کیشانه، به‌فهم «ایدئولوژی‌های آفرینی محافظه‌کاری مدرن» نیاز باشد، یعنی هیچ عامل دیگری پیش از این محافظه‌کاری، مسبب این سخت‌کیشی نبوده است؟ به عبارت دیگر اگر سخت‌کیشی راست‌گرا در دنیای غیر غرب تحت تأثیر متفکران راست‌گرای غربی بوده باشد، یعنی چشم‌انداز ایدئولوژیک در چنین کشورهایی هرگز آلوده محافظه‌کاری دینی یا سخت‌کیشی نبوده است؟

کاشفان خود فریب بحران

یا: با کلمات بازی نکنید، آقای بابک رحیمی!



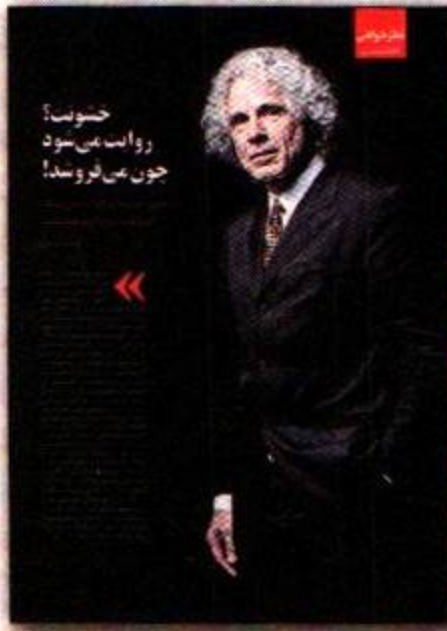
استیون پینکر | دانشمند علوم شناختی در دانشگاه هاروارد

خشنودم که می‌بینم آقای بابک رحیمی با اصل ادعای من و اندرو مک در مقاله مشترک‌مان، «جهان از هم نمی‌پاشد»، و در کتابم، فرشتگان بهتر طبیعت ما هم نظر است. او منکر و مخالف آمارهایی نیست که نشان می‌دهند امروز قتل، تجاوز، نسل‌کشی، استبداد، مجازات بی‌رحمانه و کشتارهای جمعی کم‌تر از آنی است که در گذشته بوده است. لیکن به ادعای او این یک دیدگاه «طبقه‌متوسطی، قرن بیستمی، برآمده از امریکا» است. اما دلیلی نمی‌یابم که بپذیرم انسان‌های مناطق، طبقه‌ها و زمان‌هایی متفاوت از سرزمین، طبقه و زمانه من نیز نسبت به آزار و اذیت، شکنجه، تجاوز و کشتارشان بی‌تفاوت باشند، و از این احتمال که این تازیان‌های همه‌گیر و لایزال کم‌تر شده باشند، استقبال نکنند. راستش معتقدم که آقای رحیمی ماجرا را به کل وارونه در یافته است: یکی از نمودهای غریب خودبینی روشنفکران و دانشگاهیان قرن بیستم این است که نابرابری اقتصادی و تهدیدهای محیط‌زیستی را با شکنجه، تجاوز و کشتار جمعی یکی و هم‌وزن می‌انگارند. این که او معنای متداول و مبتنی بر عقل سلیم «خشونت» را چنان باز تعریف کرده که آن چه صرفاً با دیدگاهی شاعرانه یا استعاره‌ای موارد خشونت می‌تواند تلقی شوند، مثل نابرابری اقتصادی، را هم در بر بگیرد، مهر تأییدی بر این ادعای من است. این تعریف و جعل بسیار بزرگی است. البته که تغییرات جوّی و نابرابری مفروض مشکلات جدی و بزرگی هستند، اما بازی کردن با معنای کلمات کمکی به حل آن‌ها نخواهد کرد: این چنین نیست که هر چیز رقت‌انگیز یا مسئله‌آفرین را بتوان نمونه‌ای از «خشونت» دانست. گذشته از این، نابرابری، در مقیاس جهانی، با خیزش و جهش شگرف اقتصادهای هند، چین و بسیاری کشورهای افریقای جنوب صحرا، روبه کاهش بوده است، نه افزایش. و بیش‌تر اقتصاددانان اتفاق نظر دارند که مسئله تغییرات جوّی را می‌توان اصولاً از طریق وضع یک مالیات جهانی بر کربن و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های کم‌کربن حل کرد. اما این راه‌حل‌ها بسیار متفاوت از راه‌حل‌هایی هستند که برای کاهش بیش‌تر جنگ‌ها، ترور یسم، قتل، استبداد و خشونت علیه زنان در جهان لازم داریم. دلیلی دیگر دال بر این که با جمع بستن هر آن چه که دوست نداریمش در تعریف «خشونت»، فقط همدیگر را گیج و سردرگم می‌سازیم و کمکی به بهبود وضعیت جهان نمی‌کنیم.

در مورد دکتر بانگلو (شخصیت رمان کاندید ولتر) هم معتقدم آقای رحیمی باز ماجرا را وارونه درک کرده است: هر آن کس که این جهان را بهترین جهان‌های ممکن می‌داند بدبین است، نه خوش‌بین.

datavis.ir

استیون پینکر: معتقدم که آقای بابک رحیمی ماجرا را به کل وارونه در یافته است: یکی از نمودهای غریب خودبینی روشنفکران و دانشگاهیان قرن بیستم این است که نابرابری اقتصادی و تهدیدهای محیط‌زیستی را با شکنجه، تجاوز و کشتار جمعی یکی و هم‌وزن می‌انگارند.



بی‌زهار امپریالیسم بی‌مهرا را ناممکن می‌سازد».

۲. که من «سخت‌کیشی را واکنشی از سر خشم و سر خوردگی به سرمایه‌داری جهانی، امپریالیسم و مناسبت نو و کهن استعماری» می‌دانم، و از این رو نقش اندیشمندان راست‌گرای غربی مثل اشویت و اشتراوس را نادیده می‌گیرم.

اما به واقع من هیچ کدام از این دو دیدگاه را کاملاً قبول ندارم و گمان نمی‌کنم از مباحثه‌ام با والتسر هم چنین برداشت‌هایی برآید. پیش از هر چیز باید بگویم که پاسخ من به والتسر صرفاً بیان اعتقادات خود من نبوده است، بلکه مسئله پاسخ دادن به این پرسش دوسویه بوده است که (الف) آیا چپ‌ها در غرب به راستی به آن میزان که والتسر ادعای کند از نقد بنیادگرایی اسلامی سر باز می‌زنند؟ و (ب) اگر به نقد بنیادگرایی اولویت نمی‌دهند، آیا دلایلش بزودی اخلاقی آن‌هاست یا هر اس‌ای از این که به آن‌ها «اسلام‌هراس» بخورد؟ پاسخ من به والتسر هم این بود که (الف) اتهاماتی که علیه چپ‌های غربی مطرح می‌شوند غلو شده هستند، و (ب) توضیح و تحلیل‌های دیگری از موضع فکری و اخلاقی چپ در برابر بنیادگرایی اسلامی وجود دارد و چپ‌ها در گوشه و کنار جهان، در این خصوص سکوت نکرده‌اند. تا جایی هم که به دیدگاه‌های خود من مربوط می‌شود، امپریالیسم جهانی و استعمار نورا خدای گونه یا در هیچ‌گونه قالب متافیزیکی دیگر نمی‌بینم. همچنین هر گرد نمی‌کنم که ممکن است راه‌گریزی از اشکال مختلف امپریالیسم نو وجود داشته باشد (در این جا لازم نمی‌بینم که خواننده ایرانی را از گستره و نفوذ قدرت سیاسی، اقتصادی و حقوقی غرب آگاه سازم). افزون بر این، موافق این دیدگاه رایج جبهه چپ هم نیستم که سخت‌کیشی دینی و ملی‌گرا به کل واکنشی است به استعمارگری غربی. باور به چنین دیدگاهی به معنی پذیرفتن یک سیاست ترقی‌خواه خاص به معنای پیش فرض است: پیش فرضی که هر جنبش سیاسی غیر ملی‌گرا غیر لیبرال، یا غیر مترقی را بیمار یا عارضی تلقی خواهد کرد. بدون آن که وارد عرصه نوعی از «فرهنگی‌گری» شوم که دکتر مجاهدی آن را تقبیح می‌کند، معتقدم که شوق و آرزوی تعلق، اصالت و شکوه جمعی که ز بر بنای بسیاری از جنبش‌های غیر چپ ضد استعماری است، حتا بدون سلطه امپریالیستی غرب هم وجود می‌داشت.

دکتر مجاهدی می‌گوید قوت سخت‌کیشی غرب مستیز در جهان پسااستعماری را نه فقط تجربه سلطه امپریالیسم غربی و کاپیتالیسم جهانی، بلکه ثمره ایدئولوژی‌های محافظه‌کار مدرن هم ببیند، آن جایی که اشاره می‌کند به «فکری» که ایدئولوژی‌های محافظه‌کار مدرن در سالمندهی به ایدئولوژی سخت‌کیشان هم در صددیت با حق محوری و ارزش‌های بنیادین حقوق بشری و عدالت جنسیتی و مدارا، و هم در سازماندهی نظامات سیاسی در دوره استقرار جنبش‌های سخت‌کیشانه. اما آیا چنین است؟ ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های سخت‌کیشانه همواره در همه جای دنیا رونق داشته و دارند. درست است که نظریه‌های اقتصادی راست‌گرا از محافل دانشگاهی غرب به دیکتاتورهای مختلف تئولیبیرال جهان سوم، منتقل شده‌اند. این هم درست است که دولت-ملت مرکزیت یافته خودمختار (در بهترین حالت) میراثی گنگ و مبهم است که غرب مدرن برای باقی جهان بر جای گذاشته است. اما آیا دکتر مجاهدی بر این عقیده است که مطالبه دیربای ارزش‌های سنتی پدرسالارانه، قوت جماعت‌گرایی زهر آگین و نقد مذهبی مدرنیته سکولار، را می‌توان به تأثیر لئو اشتراوس و کارل اشویت نسبت داد؟ مجدداً گمان نمی‌کنم نیاز به یادآوری به خواننده ایرانی باشد که تبار و شجره برخی افکار ضد لیبرال ممکن است ربط چندلی به شوق و نقد غم‌های غربی‌ها در باره مدرنیته نداشته باشند. علاوه بر این، آیا این طرز فکر دکتر مجاهدی نیز به نوعی، تسلیم شدن در برابر «تصورات متافیزیکی از حضور و تأثیر خدای گونه امپریالیسم جهانی و استعمار نو» نیست؟ بدین معنی، آیا این تصور نیست که دیدگاه دکتر مجاهدی (اگر درست در یافته باشم) نه تنها تاویحاً غرب را سرمنشأ ساختارهای سلطه جهانی می‌داند، بلکه آن را خاستگاه همه واکنش‌های فکری و اخلاقی به مدرنیته نیز تلقی می‌کند؟ به نظر می‌رسد که این دیدگاه، پیش از هر چیز، تاریخ فکری و سیاسی مدرنیته غیر غربی را کنار می‌نهد و نادیده می‌گیرد. از بحث دکتر مجاهدی چنین دریافتیم که او معتقد است نه تنها سیاست‌های امپریالیستی غرب، بلکه متفکران راست‌گرای محافظه‌کار

منطق باورانی اسیرِ جادوی اعداد

نقدی بر استیون پینکر — یا پیتر سینگر — که می گوید خشونت در جهان در حال کاهش است



جان گری | فیلسوف سیاسی انگلیسی

the guardian
datavis.ir

دیگر این کاهش خشونت در جهان معرفی می شوند. پینکر تنها مبلغ این کیش نونیست. دیگر مدافع این ایده، فیلسوف فایده گرای مشهور پیتر سینگر است که درباره پینکر می گوید او «به نحو قانع کننده ای نشان می دهد که خشونت در جهان به شدت کاهش یافته است و دلایلی که برای این کاهش می آورد مجاب کننده اند». سینگر در کتابی که به تازگی منتشر کرده است، با عنوان نهایت خیری که می توانید برسانید، نوع دوستی را «جنبشی نوظهور» می خواند که قابلیت تغییر اساسی شیوه زندگی انسان ها را دارد.

پینکر و سینگر، از بین علت های گسترش نوع دوستی، اهمیت زیادی برای استیلای تفکر روشنگرانه در جهان قائل هستند. سینگر، در توضیح و تأیید ایده پینکر می نویسد که «در عصر روشنگری، در اروپای قرن هفدهم و هجدهم و کشورهای تحت نفوذ اروپایی های آن زمان، تغییر مهمی رخ داد. مردم آرام آرام به انواع خشونت های که پیش تر بیهی انگاشته می شد، به دیده ظن نگاه کردند: برده داری، شکنجه، استبداد، دوئل و گونه های افراطی مجازات... پینکر این تغییر را «انقلاب بشر دوستانه» می خواند». پینکر و سینگر به مثابه معتقدان به یک آیین جدید دست به دامان «ارزش های روشنگری» شده اند؛ ارزش هایی که آن قدرها هم که آن ها تصور می کنند بی خطر و اخلاق مدار نبوده اند. جان لاک حق هر گونه ادعای قانونی بر «جنگل های بکر و زمین های بایر غیر زراعی» را از بومیان امریکا سلب کرد؛ ولتر معتقد بود که یهودیان بازمانده های گونه هایی اولیه و پست تر از موجودات شبیه به انسان هستند؛ کانت اعتقاد داشت که افریقایی ها ذاتاً آمیل به برده بودن دارند؛ جرمی بنتام فایده گر اهم از دارالتأدیبی آرمانی سخن می گفت که در آن زندانیان در سلول های انفرادی تحت نظارت دائمی باشند هیچ کدام از این دیدگاه هادر بحث پینکر و سینگر جایی ندارند و هیچ اشاره ای به جریان قدرتمند غیر لیبرال در تفکر روشنگری نمی شود؛ جریانی که ژاکوبین ها و بولشویک ها نماینده آن بودند، آن ها که خشونت های روشمند را به مثابه ابزاری برای اصلاح جامعه به کار می بستند. پینکر،

نمودار و آمار — بلکه به چیزی شبیه سنت و کیشی نو پدید در عصر امروز تبدیل شده است. امروز اگر بشنویم اینای بشر کم تر از گذشته خشونت پیشه و بیش تر از قبل نوع دوست شده اند، گویی از حقیقتی ابطال ناپذیر حرف می زنیم. بخشی از استدلال پینکر در این بحث و مقالات اخیرش، دایر بر این است که گذشته بیش از آن که تصور می کنیم خشونت بار بوده. اما حقیقت این است که نرخ مرگ و میر در اثر خشونت در میان مردمان قبیله ای، مثل کونگ ها در صحرای کالاهاری و اینوئیت ها در قطب شمال، که به سبب شیوه زندگی صلح آمیزشان مورد ستایش انسان شناسان بوده اند، کم تر از نرخ مرگ و میر دیترویت امروز نبوده است؛ در حالی که خطر مرگ در اثر خشونت در اروپا در مقایسه با پنج قرن پیش از این بسیار ناچیز است. پینکر ادعا می کند خشونت علیه زنان، کودکان و حیوانات نیز مدام در حال کاهش بوده و این «فرایند متمدن سازی» — اصطلاحی که پینکر از نوربرت ایلباس جامعه شناس وام گرفته — عمدتاً نتیجه افزایش قدرت دولت بوده است؛ دولتی که در بیش تر کشورهای پیشرفته کم و بیش انحصار قدرت را در دست گرفته است. اختراع چاپ، توانمندسازی زنان، افزایش قوه منطق و استدلال، و بسط توان و ظرفیت یک دلی در میان مردمان مدرن، و نفوذ فزاینده آرمان های روشنگری، دلایل

گروهی بانفوذ از اندیشمندان صاحب نظر معتقدند که خشونت در حال عقب گرد است. این متفکران می گویند، در بیش تر بخش های دنیای مدرن جنگ عملاً از بین رفته است. قدرت های بزرگ جهان نه از داخل گرفتار نفاق هستند و نه قصدی برای جنگ با یکدیگر دارند، و با گسترش دموکراسی، افزایش ثروت و اشاعه ارزش های روشنگری، این کشورها بر کرسی هدایت دورهای از بهبود اوضاع جهان نشسته اند که جهان هرگز مثل آن رابه خود ندیده است. قرن گذشته شاید از چشم کسانی که آن را از سر گذرانده اند، پر از خشونت بوده باشد، اما گفته می شود که این تصور صرفاً تصویری ذهنی است و حکایتی خیالی بیش نیست. آمارهای علمی را که بنگریم شمار کشته های مناقشه های خشونت بار مدام در حال کاهش بوده است. و هنوز هم در حال کاهش است و غیر منطقی نیست که بپذیریم در آینده هم سیر نزولی اش را حفظ خواهد کرد. گویی که پس از هزار سال کشتار، بشر وارد دوران صلح طولانی می شود.

این مزده صلح این روزها محبوبیت بسیار یافته است. کتاب فرشتگان بهتر طبیعت ما: تاریخ خشونت و انسانیت (۲۰۱۱) استیون پینکر، روان شناس و زبان شناس هاروارد، نه تنها در ردیف کتاب های پر فروش جهان قرار گرفته — آن هم کتابی حجیم که بیش از هزار صفحه است و پر از

درباره روشنفکران کج خلق

چرا جان گری به جای دقیق شدن در آمار، فقط متهم می کند؟



the guardian

استیون پینکر | استاد روان شناسی دانشگاه هاروارد

آیا دنیا شاهد ترقی اخلاقی بوده است؟ پاسخ نباید بسته به این باشد که خلق پاسخ دهنده تلخ است یا خوش. همه قبول دارند که زندگی بهتر از مرگ است، سلامتی بهتر از بیماری، رفاه بهتر از نداری، آزادی بهتر از استبداد، صلح بهتر از جنگ. همه این ها را می توان اندازه گرفت و نتایج را در طول زمان ترسیم کرد. اگر روند رو به افزایش باشد، پس پیشرفت و ترقی حاصل شده است.

اما این برای جان گری مشکل بزرگی است. او در کارزار خود علیه منطق، علم و انسان دوستی روشنگرانه، بر این نکته پای می فشارد که جهد و کوشش انسان ها در طول قرن های گذشته کمکی به حال و روز مانکرده است. گری با کج خلقی مثال های نقض خویش را برمی شمارد، مثل قربانی کردن انسان، برده داری و شکنجه علنی. اما اندیشمندان پس از اندازه گیری رشد و پیشرفت بشر، دریافتند که گری نه تنها اشتباه کرده است بلکه متأسفانه به کل خطا رفته. آمارها نشان می دهند که پس از هزار سال فقر و استبداد کم و بیش همه گیر، سهم فزاینده ای از جمعیت جهان از خطرات کودکی و زمان تولد جان سالم به در می برند، به مدرسه می روند، در دموکراسی ها رأی می دهند، بدون بیماری زندگی می کنند، از ضروریات حیات مدرن بهره مند هستند و به سن پیری می رسند.

و انسان های بیش تری در صلح زندگی می کنند. در دهه ۱۹۸۰ چندین و چند پژوهشگر جنگ، در کمال حیرت، دریافتند که مخرب ترین گونه مناقشه مسلحانه — جنگ میان قدرت های بزرگ و کشورهای توسعه یافته — عملاً از بین رفته است. در آن زمان این «صلح طولانی» ممکن بود آرامشی تصادفی تلقی شود و کنارش بگذرانند، اما این وضعیت صلح سه دهه دیگر هم پابرجا ماند.

بعد شگفتی خوشایند دیگری رخ نمود. از دهه ۱۹۹۰ بدین سو، اندیشمندان سیاسی ای مثل جاشوا گلدشتاین، که مشغول ثبت و مطالعه همه انواع جنگ های آن زمان بود، از جمله جنگ های داخلی و جنگ میان کشورهای کوچک تر و فقیر تر، پی بردند که فهرست این جنگ ها هم مدام کوتاه تر می شود. بنیادهای مطالعاتی داده های مربوط به مرگ و میر



شدند. تخمین‌های آماری کسانی که فرار سیدن صلح طولانی را جشن می‌گیرند، و این تمایزها را نادیده می‌گیرند، به لحاظ اخلاقی مشکوک و بودار است.

این تصور که خشونت در توسعه یافته‌ترین کشورهای رو به کاهش گذاشته نیز جای تردید دارد. امریکا پیشرفته‌ترین جامعه جهان است اما براساس تخمین‌های مختلف، بالاترین نرخ حبس را در جهان دارد؛ بالاتر از مثلاً چین و روسیه. حدود یک چهارم کل زندانیان جهان در زندان‌های امریکا هستند و بسیاری از این زندانیان مدت‌هاست که در حبس به سر می‌برند. سهم سیاه‌پوستان در این میان بسیار بیش‌تر است، بسیاری از زندانیان به بیماری روانی مبتلا هستند و روز به روز بر شمار زندانیان پیر و رنجور افزوده می‌شود.

تلفات در میدان جنگ کاهش یافته است و شاید این کاهش ادامه یابد اما بسط مبارزه با ترور یسم، ترور مزدوران ناشناس و کشتار از راه دور با استفاده از پهپادها، جزئی از تغییر چهره جنگ در جهان است. از یک منظر می‌توان این را وضعیت روبه‌بهبود صلح جهانی تعبیر کرد اما از منظر تنوع و شدت به کار گرفتن خشونت در جهان، این صلح طولانی به مناقشه‌ای ابدی می‌ماند.

آمارهایی که پینکر و دیگران ارائه می‌دهند گنگ‌اند و طیف وسیعی از تلفات خشونت را نادیده می‌گیرند. ارزش این اعداد برای چنین متفکرانی ناشی از ابهام و گنگی ذهن خود آن‌هاست. همچون آینه‌های ساخته‌شده از سنگ‌های آتش‌فشانی که از تک‌ها برای غیب‌گویی ساخته بودند، این ردیف طولانی نمودارها و ارقام، نمایانگر تصاویری تار از آینده‌اند - تصاویری که همین تیرگی‌شان مایه آسودگی خاطر کسانی است که باور به بهبود وضعیت بشر دارند. خیلی‌ها، که تاب تداوم چرخه مناقشه و جنگ را ندارند، در آرزوی یافتن نشانه‌ای از بهبودند. و همین جاست که منطق باوران به افسوس و جادوی اعداد روی می‌آورند. گویی با تکرار این اعداد و ارقام به قصد شکستن طلسم، می‌توانند شیاطین افکار آزاردهنده را از اذهان خود بیرون کنند. □

در هم‌شکسته یا فروپاشیده است که هیچ کس قدرت پایان دادن به آن را ندارد. کشتار غیرنظامیان عادی شده است. مناقشه و وحشیانه در سوریه، که در آن قحطی روشمند و تخریب نظام‌مند محیط‌های شهری استراتژی‌های جنگی شده‌اند، نمونه‌ای از این گونه جنگ است.

شاید انحصار قدرت در دستان دولت مدرن، تا حدی، به کاهش نرخ مرگ‌ومیر در اثر خشونت انجامیده باشد اما قدرت دولت مدرن به قصد کشتار جمعی هم به کار گرفته شده است و نباید به سادگی از قربانیان ترور دولتی چشم پوشید.

علاوه بر این‌ها، در تخمین شمار کسانی که جان‌شان را در خشونت‌ها از دست داده‌اند، پرسش‌های پیچیده‌ای درباره علت و اثرات به وجود می‌آید که همیشه نمی‌توان آن‌ها را از داوری‌های اخلاقی تفکیک کرد. انواع بسیاری از نیروهای مرگ‌بار وجود دارند که به مرگ نمی‌انجامند. آیا کسانی که از گرسنگی یا بیماری در زمان جنگ یا پس از آن می‌میرند نباید در شمار تلفات محاسبه بشوند؟ آیا پناهندگانی که عمرشان کوتاه‌تر شده در این تخمین می‌آیند؟ وقتی شکنجه در جنگ به کار گرفته می‌شود، آیا قربانیان آن در محاسبه آورده می‌شوند؟ اگر سال‌ها بعد در اثر آسیب‌های فیزیکی و روانی‌ای که دیده‌اند از پای درآیند چطور؟ آیا کودکانی که در اثر بقایای اورانیوم پس از تولد عمری کوتاه و پررنج خواهند داشت در این شمارش کشته‌ها جایی دارند؟ اگر زانی در اثر تجاوز، که استراتژی نظامی خشونت جنسی بوده، کم‌تر عمر کنند، آیا به آمار قربانیان افزوده خواهد شد؟

شاید دقت ظاهری آمار قانع‌کننده به نظر برسد، اما هزینه انسانی جنگ غیرقابل محاسبه است. مرگ‌هایی که در اثر خشونت اتفاق می‌افتند همه یک جور نیستند. مرگ یک سرباز وظیفه در خندق یا یک غیرنظامی زیر بمباران هوایی تلخ و دهشتناک است، اما هلاک شدن در اثر بیگاری، ضرب‌و‌شتم و سرمادر یک اردوگاه کار اجباری می‌تواند دهشتناک‌تر از آن باشد. و از آن بدتر کشته‌شدن در کارزار نابودی نظام‌مند است؛ مثل آن چه بر سر کسانی آمد که به اردوگاه‌های مرگ فرستاده

مثل خیلی‌های دیگر، روی تاریک روشنگری را منکر می‌شود. تصویری که این کیش نواز افت خشونت می‌دهد هیچ شباهتی با حقیقت ندارد. تمرکز زیاد از حد بر کاهش تلفات در میدان جنگ اشتباه است. اگر شمار این کشته‌ها کاهش می‌یابد، یک دلیل آن موازنه وحشت است: سلاح اتمی تا بدین جا مانع از جنگ عظیم در مقیاس صنعتی میان قدرت‌های بزرگ شده و هیچ مورخ جدی جنگ تردید ندارد که ترس از به کار گرفتن سلاح اتمی عامل مهمی در جلوگیری از جنگ میان قدرت‌های بزرگ بوده است. علاوه بر این، شمار مرگ‌ومیر غیرنظامیان مدام در حال افزایش بوده است. حدود یک میلیون نفر از ده میلیون کشته جنگ جهانی اول غیرنظامی بودند، در حالی که حدود نیمی از بیش از پنجاه میلیون تلفات جنگ جهانی دوم غیرنظامی بودند، و بیش از نود درصد میلیون‌ها نفری که در خشونت‌های کنگو جان باختند از این دست بودند. همچنین اگر چه قدرت‌های بزرگ از مناقشه مستقیم مسلحانه پرهیز کرده‌اند، در بسیاری از جنگ‌های نیابتی صفا آری می‌کنند. جنگ طلبی نواستعماری در جنوب شرق آسیا، جنگ کره و حمله چین به تبت، جنگ‌های ضدشورش بریتانیا در مالایا و کنیا، و حمله بی‌ثمر بریتانیا و فرانسه به سوئز، جنگ داخلی آنگولا، حمله‌های شوروی به مجارستان و چک‌اسلواکی و افغانستان، جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق، جنگ اول خلیج فارس، مداخله غیرعلنی در بالکان و قفقاز، حمله به عراق، استفاده از نیروی هوایی در لیبی، کمک‌های نظامی به شورشیان در سوریه، حمله‌های سایبری روسیه به کشورهای حوزه بالتیک، و جنگ نیابتی میان امریکا و روسیه که در اوکراین شعله‌ور شد - این‌ها فقط نمونه‌هایی هستند از این که چطور قدرت‌های بزرگ مدام با هم در جنگ هستند، در حالی که از مناقشه نظامی مستقیم اجتناب می‌کنند.

جنگ تغییر کرده، اما از ویرانگری‌اش کم نشده است. جنگ در دنیای امروز، به جای آن که رقابتی میان دولت‌های بزرگ باشد، اغلب مناقشه‌ای چندطرفه در کشورهای

از بی‌سوادی او در علم ریاضی است. ویرانی جنگ‌های داخلی بسیار کم‌تر از جنگ میان قدرت‌های بزرگ است و حتا جنگ‌های داخلی هم پس از پایان جنگ سرد رو به کاهش گذاشته‌اند. ارقام مهم هستند: میان یک جنگ با تلفات ۸۵۰۰۰۰ نفری (مثل جنگ جهانی اول) و جنگی با ۵۰۰۰۰ قربانی (مثل نزاع در شرق اوکراین) تفاوتی ۸۴۹۵۰۰۰ نفری است؛ انسان‌هایی که جای پوسیدن در گور، فرصت کار کردن، بازی کردن و عشق ورزیدن می‌یابند. گری می‌کوشد با تکرار این افسانه که در طول قرن بیستم نسبت مرگ‌ومیر نظامیان به غیرنظامیان از نه به یک، به یک به نه تغییر کرده است، آمارهای مرگ‌ومیر میدان‌های مناقشه را غلط‌انداز بنمایاند. اما این طرز فکر از یک اشتباه محاسباتی نشئت می‌گیرد و بارها غلط بودن آن اثبات شده است. در سراسر تاریخ جنگ‌ها غیرنظامیان را مجبور به جلائی وطن کرده‌اند و به کرات آن‌ها را هدف گرفته‌اند. هیچ کس نمی‌داند که نسبت مرگ‌ومیر نظامیان به غیرنظامیان چه تغییری کرده است، اما وقتی شمار مرگ‌ومیر جنگ‌ها هزار برابر کاهش می‌یابد این مسئله اهمیتی ندارد. جنگ میان ابرقدرت‌ها جان شمار بسیار زیادی از سربازان و غیرنظامیان را می‌گیرد، اما یک جنگ کوچک مسلماً قربانیان کم‌تری از هر دو دسته خواهد داشت، و در بسیاری از مناطق جهان که هیچ جنگی به خود ندیده‌اند، شمار مرگ‌ومیر غیرنظامیان در جنگ صفر خواهد بود. توجه بیش‌تر به ریاضیات، گری را از سفسطه قماربازان هم رها خواهد کرد؛ سفسطه‌ای که او را به این باور رسانده که جنگ‌های بزرگ چرخه‌های هستند و قطعاً باز خواهند گشت.

تاکتیک آخر گری برای منحرف ساختن فکر خواننده، تفحص کسل‌کننده او در آینه‌های آتش‌فشانی از تک‌ها است که قرار است نشان دهد اندازه‌گیری براساس کمیت، شبیه «جادوگری» و «طلسم» است! حقیقت گریزناپذیر این است که هر گاه از کلمات «بیش‌تر»، «کم‌تر»، «افزایش»، یا «کاهش» استفاده می‌کنید، ارزیابی عددی کرده‌اید و نه جادوگری؛ اما اگر از نگاه کردن به اندازه‌گیری‌های کمی خودداری کنید دیگر هیچ ادعای شما جدی گرفته نخواهد شد. □

مناقشات جهان از سال ۱۹۴۶ بدین سو را جمع کردند، و تصویری که یافتند بی‌پرده از روند نزولی مرگ‌ومیر گواهی می‌داد. نرخ سرانه مرگ‌ومیر در فاصله بین اوج جنگ جهانی دوم و جنگ کره، بیش از ده برابر کاهش یافت و بعد تا اواسط دهه دو هزار، سقوطی صدبرابری را تجربه کرد. حتا افزایش اخیر شمار مرگ‌ومیر، در اثر جنگ در عراق و سوریه، هم جهان را حتا به گرد پای نرخ مرگ‌ومیر در دهه‌های پیشین نرسانده است. داده‌های دیگر هم نشان از افت شدید در نسل‌کشی و دیگر کشتارهای جمعی دارند. این روندهای نزولی چنان شیب تنندی دارند که نیاز به شمارش دقیق تلفات نیست: تخمین‌ها را می‌توان تا ۲۵ درصد، ۱۰۰ درصد، یا ۲۵۰ درصد، کم و زیاد کرد، اما روند نزولی همچنان پابرجا می‌ماند.

گری در مقاله‌اش در گاردین کوشیده است این حقایق مشکل‌آفرین را پس بزند و از در تزویر در آمده ما را مدافعان «کیش نو» می‌خواند. اما واقعیت این است که این کشفیات هیچ شباهتی به کیشی نو ندارند و معمولاً با انکار غضب‌آلود افرادی مواجه می‌شود که در دام توهمی شناختی، جهان را از دریچه تیترو رسانه‌ها و نه داده‌های حقیقی می‌بینند. تا زمانی که خشونت به کل از صحنه جهان ناپدید نشود، همیشه انفجار و آتش گلوله کافی برای پر کردن اخبار وجود خواهد داشت، و بخش وسیع‌تری از کره زمین که ساکنان آن زندگی کسل‌کننده‌ای را در صلح می‌گذرانند خالی از خبرنگار و نامرئی باقی خواهد ماند. فقط با شمارش و محاسبه نظام‌مند جنگ‌ها و مرگ‌ومیر ناشی از آن‌ها، و مطالعه آن در طول زمان است که می‌توانیم به نتیجه‌گیری‌ای قابل دفاع درباره روندهای جهان دست یابیم.

گری، بی‌توجه به این نکته منطقی، هر دوره خشونت‌تری را که از قرن گذشته به یاد می‌آورد بی‌تفکیک یک‌به‌یک برمی‌شمارد، از جمله موارد اخیر که تعداد کشته‌های‌شان به شمار انگشتان دست هم نمی‌رسد، یا اصلاً هیچ کشته‌ای نداشته‌اند. اما این فهرست سرسری او فقط نشان از این دارد که نرخ خشونت به صفر نرسیده است، نه این که بی‌تغییر مانده باشد. مشاهده دیگر او هم، که می‌گوید گرچه ابرقدرت‌های جنگ سرد هرگز در میدان نبرد برابر هم نایستادند، از نواب خود در جنگ‌های داخلی حمایت کرده‌اند، به همان اندازه حاکی

datavis.ir